



# سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

عقرب ۱۳۹۳، نوامبر ۲۰۱۵

شماره ۲۲

در این شماره!

درک وارونه از "ستون پنجم" در افغانستان

صفحه ۴

بربریت اسلامی قربانی دیگری گرفت

صفحه ۵

مطالب از صفحه فیسبوک "جوانان

سوسیالیست" صفحه ۶

چرا در افغانستان کار نیست؟!

صفحه ۱۰

روشنفکران ستمگر ستیز و ستمگر نوازان

"روشنفکر" صفحه ۱۴

مدارس مذهبی، ترویج دهنده افکار سیاه

و پوشش سیاه

صفحه ۱۶

جنبش علیه بیکاری در افغانستان،

همصدایی گرسنگان علیه استعمارگران!

صفحه ۱۸

## سفن سردییر:

**درک ما از انقلاب کبیر اکتوبر**

انقلابی که قبلاً در تاریخ تجربه نشده بود، و انسجام متقابل نیروی جنبش اجتماعی کارگران و طبقات فرودست تحت ستم با حزبی که متعلق به همان جنبش بود، رمز پیروزی آن بود. انقلابی که در امتداد راهش به دلایل سیاسی و اقتصادی و در نتیجه فاصله گرفتن حزب با طبقه که به او مربوط بود، ادامه در صفحه ۲

۹۸ سال از جریان انقلابی میگذرد که یکی از اتفاقات بسیار بزرگ قرن بیستم بشمار آمده و میرفت که افق جدید و نظام انسانی ایرا با حذف نظام سیاسی / اقتصادی حاکم در آنزمان در روسیه برای همه انسان‌ها به ارمغان بیاورد.



# آزادی، برابری، حکومت کارگری!

آرمان های برابری طلبانه سوسیالیستی در سایه رشد تولید، بدون تحول لازم در همگام شدن مناسبات تولید با رشد تولید، در مسیری اهداف بورژوازی صنعت گرا قدم گذاشت. پروسه ای که در آن کارمزدی و استثمار کارگران کماکان ادامه یافت و "تز های آوریل" نتوانست جامعه عمل بپوشد.

در این مختصر، مکث خیلی کوتاهی بر دیدگاه هایی متضادی خواهیم داشت که ریشه در عوامل مادی و منافع طرف های درگیر در آن جدال اجتماعی و بلاخره تعیین تکلیف قدرت سیاسی داشته و سرانجام تجسم مادی نظریات مارکس و انگلس را در پیروزی انقلاب کبیر اکتبر میسر نمودند. یعنی اتحاد کارگران برای خود و مسلح به دانش انقلابی و سمت دهی دهقانان و طبقات فرو دست جامعه برای به زیر کشیدن طبقات حاکم و گرفتن قدرت سیاسی. لنین در این انقلاب مرز طبقاتی نیروها را کاملاً روشن بیان مینماید. لنین با صراحت تأکید میکند که: "انقلاب مورد نیاز جامعه و طبقه کارگر انقلاب سوسیالیستی است"، و علی الرغم شرکت لایه های مختلف طبقات زیر ستم از جمله دهقانان، در انقلاب اکتبر، لنین به رهبری انقلاب توسط کارگران باور داشت و به دو مرحله ای بودن انقلاب به انقلاب "دموکراتیک" و "سوسیالیستی" قایل نبود. منشویک ها کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و حزبش را با این استدلال که کارگران به مرحله لازمی از رشد نرسیده اند، موافق نبودند. در این اعتقاد منشویک ها دیر

مینیم تاریخی، متجلی میگردد. از نظر آنها روسیه بایست قبل از به پیروزی رسیدن انقلاب سوسیالیستی، مرحله ای رشد سرمایه داری را از سر میگذشتاند. پیروزی انقلاب اما، جواب دندان شکنی بود به نسخه منشویک ها و کائوتسکی که نیروهای انقلابی در روسیه را به دلیل نه گذشتن از مرحله سرمایه داری، مستعد کسب قدرت سیاسی نمی دیدند.

آن گونه که تذکر داده شد، همانند همه جوامع، در روسیه هم بخش عظیم توده ها در برابر فقر، بیکاری، عدم امنیت و آسایش و نابرابری های متعدد اجتماعی، دست به اعتراض زدند. همه جناح های معترض خود شان را سوسیالیست میدانستند. و در راستا و محدوده منافع خود شان با اعتراض ها همراه بودند. بلشویک ها به رهبری لنین و منشویک ها، در واقع هر دو بخشی از جنبش علیه تزاریسیم و قدرت حاکم در روسیه بودند. اما با افق های متفاوت دید، و متناسب با آن با برنامه و عمل - کرد های متفاوت. به عنوان مثال به جمع بندی (مارتوف) و کائوتسکی به نمایندگی از منشویک ها و لنین از تجربه انقلاب ۱۹۰۵ و نقش نیروهای درگیر در آن انقلاب در روسیه که به شکست انجامید، توجه کنید:

مارتوف استدلال میکند که "دهقانان را نمی توان با کارگران متحد کرد. دهقانان اساساً یک نیروی ضد انقلاب و ارتجاعی هستند که میخواهند جامعه را به عقب برگردانند. طبقه کارگر نمی تواند با آنها اتحادی را به وجود بیاورند. تنها راه رهایی از عقب مانده گی دهقانی رشد سرمایه داری است". آنها رشد و نیرومندی پرولتاریا را از طریق رشد بورژوازی محتمل میدیدند.

لنین از تجربه انقلاب ۱۹۰۵ این نتیجه را میگیرد که "کارگران باید دهقانان را جذب کرده و بورژوازی و تزاریسیم را از این نیرو محروم کنند. انقلاب مورد نیاز جامعه و طبقه کارگر انقلاب سوسیالیستی است". با پیروزی مرحله اول، یعنی انقلاب دموکراتیک، و با بر افتادن نظام فیودالی و سرانجام اصلاحات اراضی، دهقانان دیگر انقلابی نخواهند ماند. پرولتاریا باید در مرحله دوم پیش بیفتد عناصر نیمه پرولتر را در توده مردم با خود همراه سازد و تزلزل خرده بورژوازی دهقانان را فلج سازد. لنین معتقد بود که آینده روسیه از آن کارگران است. روابط کهنه رعیتی ماقبل سرمایه - داری آماج تهاجم جنبش دهقانی بوده با اصلاحات اراضی و یا در بهترین حالت ملی شدن زمین، زمینه وسیع تری رشد سرمایه داری میسر میگردد.

سوسیالیسمی که تأکید بر جنبش دهقانی دارد، پدیده تازه ای نیست. در مانیفست علاوه بر آن، انواع دیگری سوسیالیسم نیز توضیح داده شده است که هر یک محصول برداشت و افق دید لایه های اجتماعی مشخصی اند که خود را سوسیالیست مینامند. در شرایط کنونی بخش هایی از جنبش چپ در افغانستان که تأکید بر نیمه فیودالی بودن اقتصاد در افغانستان داشته و نیروی دهقانان را اگر نه برتر از نیروی پرولتر که هم تراز با آن دانسته و معتقد به جنبش دهقانی در امر انقلاب سوسیالیستی اند، نمیتواند چیزی بیشتر از یک الگو برداری و تلاش برای توجیه آنچه که می اندیشند، باشد. آنها همچنان مبلغ ایده جنبش خلق اند، بدون آنکه مرز طبقاتی میان خلق که کتله ادامه در صفحه ۳

# زنده باد سوسیالیسم!

بزرگی از انسان‌ها را در یک جامعه شامل می‌شود، را در نظر داشته باشند.

ما با اینکه آنها پیشوند سوسیالیسم را انتخاب میکنند، مشکلی نداریم. فقط تأکید ما اینست که مبارزه در راه انقلاب ملی - دموکراتیک ربطی به سوسیالیسم کارگری ندارد. سوسیالیسم کارگری لغو مالکیت خصوصی را میخواهد، خواستار لغو کارمزدی، تولید کالایی و جامعه بدون طبقه است. آیا در فردای پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک (نوین) و آغاز پروسه قدرت خرده بورژواهای عزیز کرده شده و دهقانان، بر روی زمین های حتی ملی شده، کارمزدی و تولید کالایی از میان خواهند رفت؟ آیا با قید کلمه ملی به دنبال انقلاب، صحبت از کدام هویت است؟ هویت بر مبنای مرزهای مشترک؟ زبان مشترک؟ گذشته تاریخی مشترک؟ و مشترکات فراطبقاتی دیگری که استالین آنرا فورموله کرده است؟ هویت گرفته شده از طبقه ای؟ مقوله های ملت و ملیت در مارکسیسم جایی ندارند. مبارزه ملی و دموکراتیک میتواند استثمارگران سابق را بزیر بکشد، ولی هیچگاه نمیتواند بنیاد سلطه سرمایه داری یعنی مالکیت بر وسایل تولید، کارمزدی، و تولید کالایی را لغو نماید. حتی در نفس اصطلاح "دولت دموکراتیک" توده ها، تناقض وجود دارد. مارکسیسم دولت را وسیله سیادت یک طبقه بر طبقات دیگر میداند. بخش های مختلف بورژوازی از راست ترین جناح های آنها گرفته تا سوسیال دموکرات ها میتوانند در ساختار یک دولت شامل باشند.

آن گونه که قبلاً گفته شد، هر تشکلی میتواند

ادعای سوسیالیست بودن را داشته باشد. هر دو نحله چپ در افغانستان ادعا داشتند مارکسیست اند. ولی به تعلق اجتماعی، طبقاتی و مضمون فعالیت های آنها توجه نمایید. آنها در اولین برآمد های شان خود شان را احزاب ترقی خواه، دموکراتیک، وطن پرست و طرفدار رشد صنعت و رفاه معرفی نموده اند. به اسامی که برای خود انتخاب کرده اند توجه فرمایید. (ویش زلمیان)، (سازمان جوانان مترقی)، (ستم ملی) و در مرحله بعدی سازمان رهایی، سازمان آزادی بخش مردم افغانستان. این تعاریف معرف مبارزه طبقاتی برای آزادی پرولتاریا و ایجاد جامعه بی طبقه است یا جنبش های کشور سازانه و ملی؟ در انقلابی ترین برنامه شان فراتر از طرح اصلاحات ارضی نمیروند. در راه رهایی سرزمین شان خونشان را میدهند، از بورژوازی ملی دفاع مینمایند، میخواهند دهقان بر روی زمین خودش شخم بزند و بکار. ملتش را و دینش را دوست میدارند. همزمان که سوسیالیست است، هویتش را از ملت و ملیتی که خودش را از نظر اتنیکی بدان متعلق میداند میگیرند، تا از طبقه کارگر. خود مختاری ملیتی را حقی در راستای "آزادی" ملیتی که با او هم خونی دارد پنداشته و در توجیه آن مقاله و جزوه می نویسند. بلاخره سوسیالیسم آنها، آزادی گمشده آنها همین است که در کنش شان مشاهده میکنیم. آنها میتوانند سوسیالیست باشند، از همه انواعی که مارکس و انگلس در مانیفست خصوصیات آنها را برجسته نموده اند. اما سوسیالیسم شان به طبقه کارگر ربطی ندارد. تفاوت ما با آنها در همین نکته نهفته است.

سوسیالیسم ما در عرصه انقلاب دموکراتیک فرصت توقف ندارد. زمانی که انقلاب

دموکراتیک به سرانجام برسد، دیگر دهقانان انقلابی نخواهند ماند. پرولتاریا، این طبقه با پوتانسیل عظیم انقلابی، تنها زمانی میتواند خودش را رها سازد که قادر گردد بطور جمعی و آگاهانه عمل کند. تنها امید به آزادی توده های استثمار شده، مبارزه انقلابی پرولتاریاست. نقش یک حزب و تشکل انقلابی در دوران تدارک انقلاب مسلح کردن نیرو های انقلابی با اندیشه انقلابی و منسجم کردن و هم آهنگ کردن جنبش است. نه آنکه بخشی مجزایی از جنبش بوده و بر پرولتاریا فرمان برناند.

## در کرامی داشت از انقلاب کارگری اکتبر

**انقلاب اکتبر را، مانند انقلابات کارگری پیش از آن، بورژوازی مدت‌هاست شکست داده است. هزاران انقلابی و فعال آن را کشتند و یا آواره و زندانی کردند. سرمایه داری روسیه را بعد از آن بر شانه های شکسته شده کارگر روس ساختند، اما آرمان‌های این انقلاب را نتوانستند و نمی‌توانند از بین ببرند. زیرا روح این انقلاب در هر انسان دردمند زنده است و در هر فغانی که او سر می‌دهد، عروج می‌کند. صف انقلاب اکتبر، صف قهرمانان و رهبران نیست. صف مخیرین و مصلحین اجتماعی نیست. صف نابغان و خردمندان بشر نیست. صف میلیاردها کارگر و مردم دردمند و محروم این جهان است. این است که خاطره انقلاب اکتبر، هم چون پدیده‌ای فرای ادوار، مرزها و ملیت‌ها، زنده است. خاطره انقلاب اکتبر، امید زنده نگه داشته شده بشریت، امید امثال من و شما، برای خلاصی از این توحش و بربریت سرمایه داری است. (جعفر رسا)**

# تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

# درک وارونه از "ستون پنجم" در افغانستان

ح. برنالی

غرب و ناتو بحیث عمال و سربازان جنگی ضد نیروی چپ و مدرنیسم جامعه بسته است، یک سرش به بقا و حفظ استراتژی پاکستان در افغانستان که هزینه های کلانی نیز صرف آن شده، وصل است و یک سرش به ناسیونالیسم پشتون و حاکمین قبلی و کنونی افغانستان گره خورده که همه این بنیاد و کانون ها در زنده نگهداشتن این گنداب مذهبی، سیاسی، قومی و استخباراتی، منافع دور و نزدیک خود را در تقویت یا تضعیف آن اندازه میکنند و مد نظر دارند.

بنا با تعریف بالا ما در افغانستان با همان ستون پنجمی که بحیث واژه سیاسی متعارف یا معروف است سروکار نداریم بلکه همه این اتمسفر موافق و یا ظاهراً مخالف، یکدیگر را در افغانستان، حامی یکدیگر و تکمیل کننده هم میدانند. پس در چنین یک فضا یا فاز سیاسی، مبارزه پوچ و خیالی علیه ستون پنجم یا افشای چنین یک نیروی نیز ادعای بیهوده و بقول معروف شمشیر در هوا زدن و عوام فریبی و خود فریبی محض است.

اگر منظور از ستون پنجم تنها در کمک به توسعه پایگاه نظامی طالب مدنظر است تمام شؤنیسم پشتون در راس آنها افغان ملتی ها، خلقی های متعصب و ناسیونالیست های بازمانده از حزب دموکراتیک خلق، مجاهدین قومی و تباری، تمام جواسیس علنی و مخفی مربوط دستگاه استخبارات پاکستان که عملاً شامل خود همین حاکمیت اند و امرونی میکنند را شامل میشود. بازهم اگر منظور از ستون پنجم حامیان طالبان در داخل ساختار دولتی باشد لایه فکری حاکم است که در این حاکمیت از غنی و عبدالله گرفته تا تمام رده های اسلام سیاسی درون حاکمیت کرسی و غنی که طی ۱۴ سال هیچگاه نخواهند تعریف مشخصی از دشمن مردم افغانستان، دشمن آزادی و صلح و رفاه، تروریسم اسلامی ادامه در صفحه ۵

که چنین باید آن را خلاصه ساخت. یکی از وجوه تفاوت وضعیت کنونی در افغانستان با تعریف ستون پنجم اینست که ستون پنجم به بخشی از نیروهای ویژه و آماده قبلی دشمن که حیثیت نیروی ذخیره وی آنها را در دولت مورد تهاجم تشکیل میدهد، إطلاق میکردند، یعنی اینجا دو تا نیروی ایکه با هم چه به لحاظ فکری و یا هم استراتژیک در دو سنگر متفاوت قرار دارند و هر دو تلاش دارند تا دیگری را بصورت کلی نفی کنند، باید در نظر گرفته شوند. در حالیکه همه بسترهای که طالبان را به حیث نیروی سیاسی و مذهبی و قومی مجزاً میسازند مشابه است به بسترهای سیاسی، مذهبی و قومی ایکه دولت کنونی غنی، عبدالله در آن جوانه زدند و به رشد و تکامل رسیدند.

مثلاً اینکه طی ۱۴ سال طالب به حیث نیروی ساقط شده از دولت به صورت مضاعف نفی و محو و یا هم کلاً تضعیف نگردید و یا اینکه اگر طالب از همان آوان اول نفی فکری و سیاسی و نظامی نشد بلکه برایش برای تجدید آرایش فرصت داده شد. یکی از عوامل این فرصت دادن ها نیز موجودیت تفکر شبه طالبانی در همین نظام موجود است. این یک ضلع اصلی عامل عدم نفی کلی طالبان است. اگر قرار است این ستون افشا شود باید طرز دید فکری این حاکمیت در عرصه اسلام پناهی بی رویه اش، طالب پناهی و فاشیسم قومی اش افشا گردد. اینها صرف تیوری وضعیت کنونی نیست بلکه عملاً بر بنیاد های معینی این رابطه ها استوار و پایدار میباشد.

طی ۱۴ سال همیشه تلاش شده تا پدیده طالب بحیث نیروی مطلوب و بخشی از عینیت جامعه افغانی تعریف گردد. و این بمعنای پاینده ساختن این ساختار و جاناندازی آن در حال و آینده افغانستان است. منطق این تعریف نزد دولت غنی از آنجایی منشا میگردد که این پدیده یک سرش به

در بحبوحه نفوذ و تلاش نظامی طالبان در شمال افغانستان و حملات موفقانه آنها در عده از مناطق سروصدای ستون پنجم در میدیا و بحث های انتقادی نسبت به رویکرد حکومت غنی - عبدالله بالا گرفت و انتقادها به اوج اش رسید. اتکا بر تعریف و استفاده از "ستون پنجم" زمانی همگانی شد که گویا دولت ارتجاعی کنونی منطقه بی را در ولایت بغلان افغانستان به اسم "دند غوری" رسماً به طالبان واگذار کردند. مدت زمانی کوتاهی پس از واگذاری "دند غوری" و علی الرغم موجودیت هزاران نیروی نظامی دولتی، ولایت کندز به دست طالبان سقوط کرد. هياهو در مورد موجودیت ستون پنجم اوج گرفت و جنبه اتهام بستن به رقبای سیاسی که بیشتر بار انتیکی و قومی دارد تقویت گردید. در این میان اما آنچه که در هاله از ابهام قرار گرفت چگونگی تقویت و حرکات پیروزمند نظامی طالبان در مناطقی از شمال کشور بود. با وجود موج اتهام اما هیچگاه و تا همین اکنون نیز نیروی بنام "ستون پنجم" نه مشخص گردید و نه برای سرکوب و تضعیف آن برنامه یی روی دست گرفته شد. تنها این بلکه برای روشن شدن اذهان مردم افشاء گری نیز صورت نگرفت که نشان دهد در پیش و پشت پرده چنین سناریویی چه نیروهای مرئی و نامرئی یی صف آرائی نموده اند. اما به نظر من اگر تعریف ستون پنجم مانند همان ستون پنجمی که در کتاب ها به آن پرداخته شده و یا آنطوریکه در جنگ داخلی اسپانیا برجسته شده در نظر گرفته شد آن تعریف کلاسیک با وضعیت و رابطه دولت غنی و عبدالله با طالبان تفاوت های مشخصی دارد





فعال طی این همه مدت در وجود طالبان را به جامعه بدهند و بسیج سراسری و همگانی را علیه آنها بمثابة خصم اصلی سازماندهی نمایند، میباید. و یا اگر منظور از ستون پنجم عبارت از پوتانسیال مادی و معنوی برای حفظ جایگاه و چاق ساختن ظرفیت های ضد انسانی طالب در افغانستان باشد دقیقاً باید سیاست های ناتو و آمریکا و پاکستان و ایران را در جلوگیری از انهدام و سرکوب قطعی گروه طالبان دانست که آنها را از هویت شکست خورده و روبه انقراض وضعیت شان در سال ۲۰۰۱، دوباره به یک واقعیت قابل اعتنا در این سالهای اخیر تبدیل کردند.

بناءً با این دید مختصر آنچه در افغانستان توسط محافل معترض و میدیا بنام "ستون پنجم" اسم برده میشود اساساً عبارت از دیدگاه های سیاسی و قومی و شوونیستی حاکمی است که نمیخواهند ساختار سیاسی افغانستان از لحاظ تاریخی وارد فاز جدید گسست از گذشته اسلام سیاسی و تفکر قرون وسطایی طالبی گردد و مردم افغانستان از زندگی در یک فضای متعارف برخوردار شوند.

و در نتیجه اگر قرار است علیه چنین یک "ستونی" در افغانستان مبارزه شود، باید بستر ارتجاعی تفکر طالب پرور، شونیسم پرور و اسلام سیاسی در مجموع برجیده شود. این مبارزه نه از جانب دولت ارتجاعی فعلی بلکه باید این افشاگری و پیکار با استفاده از روش های متنوع مبارزاتی دقیقاً علیه خود این حاکمیت ارتجاعی و مجموعه از دیدگاه و ساختار های آن و گروه ضد انسانی طالب از جانب نیروی روشنگر و چپ و سوسیالیست افغانستان با تشریک مساعی تمام آزادی-خواهان، کارگران، زنان و جوانان انجام یابد.

هفته گذشته ویدیویی از صحنه سنگسار یک دخت جوان در رسانه ها منتشر شد که بیان گر قساوت و بربریت بی نظیر ارتجاع اسلامی در افغانستان بود. این دختر جوان اسمش رخشانه است و حدود ۲۰ سال سن داشت پس از آنکه به ازدواج اجباری تن نداد و با فردی که هر دو همدیگر را دوست داشتن به اتهام داشتن روابط نامشروع دستگیر و توسط مردان مؤمن و مسلمان به طرز وحشیانه‌یی سنگسار گردید. بنابر رویتی ملای که حکم شرع اسلامی سنگسار را بر رخشانه جاری کرده است شخصی به اسم ملا یوسف، قاضی و فرمانده محلی طالبان در «علمین» است که رخشانه را برای برادرش به زنی می خواست و پس از آنکه رخشانه به این درخواست و ازدواج اجباری نه می گوید مدتی کوتاهی پس از آن این حکم توسط منادیان دین در عمل به اجرا در می آید. از آنجاییکه ارتجاع اسلامی و باور های ضد زن در جامعه به یمن اقتدار اسلام سیاسی و حمایت بی دریغ کشور های امپریالیستی از آن، رونق بیشتر از گذشته یافته است.

مردم افغانستان به خصوص زنان و جوانان هر روز شاهد خشونت و بربریت نیرو های اسلامی اند. بناءً دولت حاکم به رهبری اشرف غنی و تمامی نیرو های اسلامی سیاسی در این جنایت شریک جرم اند. رخشانه بدست کسانی به جرم عشق و دلباختگی سنگسار شده است که خود هر کدام برای بدست آوردن حوریان و غلمان ها بهشتی در دنیای پس از مرگ این چنین دست به جنایت می زنند.

کسانی که باور های عصر حجری شان که منشا از اسلام ناب محمدی دارد هر کدام خود در ضمن داشتن چندین همسر و همبستر به شغل قبیح استفاده از کودکان پسر "بچه بازی" شهره آفاق اند. در اسلام عشق ورزیدن، خواستن، رها بودن، شادی و آزاده گی جرم است. زن در این باور سخیف جز وسیله برای ارضای شهوات مرد نیست با اقتدار ارتجاع اسلامی در جامعه و تداوم آن رخشانه های دیگری نیز به چنین سرنوشتی دهشتناکی مواجه اند. اگر که جامعه و جنبش آزادی خواهی و در پیشاپیش آن جنبش زنان علیه این بربریت و توحش کاری از پیش نبرند همانطوریکه بیاد

داریم دولت مردان قصر نشینی که خود در باور های زن ستیز اسلامی شریک ارتجاع اسلامی اند و در جنایت هایکه فرخنده و رخشانه ها را به نیستی کشانیدند و می کشانند، نیز شریک استند. این نیرو ها و فیگور ها هیچ گاه نمی توانند و نمی خواهند که مجرمین و تبه کاران اسلامی را بابت جنایت شنیع شان مجازات نمایند، زیرا که این دولت و حامیان جهانی آنها در نظام سرمایه داری افیون دین این ابزار تحمیق و سرکوب را از دست دهند. بلکه چنانچه شاهدیم چه در افغانستان و چه در خاورمیانه این نیروهای سیاه و جنایت کار با حمایت مادی و معنوی کشور های امپریالیستی و ارتجاع منطقه هر روز بیشتر از گذشته تقویت شده و به سرنوشت مردم مسلط گشته اند. برای خلاصی از این وضعیت و برای جلوگیری از قدرت گیری هر چه بیشتر این نیرو های سیاه و باور های اسلامی که تاریخاً جز وحشت، خشونت و قساوت علیه بشریت چیزی دیگری ارمغان نداشته است.

مردم آزادی خواه و بخصوص زنان که سالیان متمادی مورد ستم و خشونت قرار گرفته اند و در رأس آنها جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر باید متحد و یک دست به مصاف این هیولای خون خوار رفته و جامعه را از لوٹ آن پاک نماید. این مبارزه باید در تمام ابعاد و عرصه ها پیش برده شود. از نقد مبانی ایدیولوژیک اسلام تا افشای گری حقیقت سیاسی نیرو ها و جنبش های سیاسی. بدون انجام آن این روند همچنان ادامه خواهد یافت و از زنان و مردان بیشمار دیگری قربانی خواهد گرفت. رخشانه و رخشانه ها هرگز فراموش نخواهند شد این بربریت ارتجاع هار اسلامی در ذهن هر انسانی که ذره شعور و حس انسانی داشته باشد حکم شده است و آن روز دیر یا زود فراه خواهد رسید که مردم حاکمیت ارتجاعی و نیرو های اهریمنی اسلامی را جارو نمایند.



## مطالب از صفحه فیسبوک "جوانان سوسیالیست"



### به مناسبت سالروز انقلاب

#### اکتوبر

۱- آنچه ظهور و ضرورت انقلاب کتبر را اجتناب ناپذیر ساخت، عبارت بود از ایجاد شرایط عینی و ذهنی برای یک تغییر شگرف سیاسی و اقتصادی در جامعه ای روسیه آزمان. اینکه اکثریت زحمتکش از لحاظ اقتصادی به آخرین خط تحمل رسیده اند، اینکه طبقه کارگر روسیه در مخالفت با سیستم تزاری همیشه در نارضایتی و اعتراض و اعتصاب بسر میبرد، اینکه روسیه مشغول در جنگ جهانی اول پیوسته دچار شکست های فاحش است، اینکه سربازان ارتش روسیه از فرماندهان جنگی خود بیزار اند، اینکه دهقانان روسیه توسط سیستم ملاکی در بدترین وضعیت زندگی بسر می بردند اینک استبداد تزاری با عکس العمل های پلیسی اش موجب یکشنبه های خونین گردید، و ده عامل دیگر را میتوان کنار وضعیت عینی مسأله گذاشت. اما آنچه به ملزومات ذهنی انقلاب اکتوبر رابطه میگرفت، شم سیاسی و آگاهی طبقات محروم جامعه و در پیشاپیش آنها طبقه کارگر و حزب بلشویک، برای بزیرکشیدن رژیم تزاری و کسب قدرت سیاسی توسط شوراهای کارگری و دهقانی میباشد. مارکسیسم بمثابه علم رهایی طبقه کارگر، تیوری این رهایی را پیشکش کرد و انقلاب کارگری را پیش زمینه ای برای این رهایی دانست. اما لنین بحیث رهبر بلشویکها راه های عملی این مداخله ای مستقیم طبقه کارگر را، تدارک دید، ارزیابی کرد و برای بسر رساندن این وظیفه تاریخی پرولتاریای روسیه، در آثار متنوع خود أسلوب آنرا پیریزی

نمود. بناءً انقلاب یا دگرگونی تاریخی در اکتوبر ۱۹۱۷ عملاً ضرورت های عینی خود را داشت. شاید بدون لنین، بدون تزار و نقش آگاه حزب همراه با کارگران و دهقانان و سربازان و نیز بدون دخالت گری مستقیم لنین که این ضرورت ها را درک میکرد، پیروزی انقلاب هرگز اتفاق نمی افتاد.



#### ۲- نیروی محرکه انقلاب و پیروزی اکتوبر

مارکسیسم بما می آموزد که اگر هدف و مقصد هر انقلاب کارگری و سوسیالیستی، تغییر نظام اقتصادی نباشد به درد سرش نمی آرد. این مفهوم بزرگ می آموزد که مسأله اصلی هر انقلاب سوسیالیستی عبارت از برهم زدن ساختار استثمارگرانه اقتصادی سرمایه داری میباشد. و از انجائیکه اشتراک کننده و اجرا کننده اصلی انقلاب کارگری به منظور برهم زدن مناسبات غیر انسانی تولید سرمایه داری را طبقه کارگر مزدی تشکیل میدهد و قرار است بعد از انقلاب این نظام اقتصادی جدید سوسیالیستی را خود طبقه کارگر تنظیم و رهبری نماید، بناءً عنصر اساسی و نیروی محرکه ای انقلاب را نیز طبقه کارگر مزدبگیر تشکیل میدهد که همراه با حزب کمونیستی خود برای بر اندازی نظام سیاسی و بالتبع آن نظام اقتصادی سرمایه وارد نبرد عظیم طبقاتی میشود.

این وضعیت دقیقاً در انقلاب اکتوبر نیز اتفاق افتاد و حزب لنین (حزب بلشویکها) برای سرنگونی نظام سرمایه داری تزار و به تعقیب آن سقوط حکومت موقت، به حیث موتور لوموتیف اصلی انقلاب نقش تاریخی ایفا کرد. مفهوم دقیق تر بیان فوق چنین است که بلشویکها توانستند با رهبری مدبرانه ای خود توده های ملیونی کارگر، دهقان و سربازان فراری از جبهات جنگ را سازماندهی نمایند، کمیته های رزمنده ای کارگری را توسط خود کارگران کمونیست فعال سازند، ارتش سرخ را از همین کارگران و دهقانان ایجاد نمایند و آنها را برای تسخیر قدرت سیاسی پرولتاریا، آماده سازند.

وضعیت فلاکت بار اقتصادی در روسیه ای سال ۱۹۱۷، شکست سیاست های جنگی تزار در کنترل عرصه جنگ، نارضایتی عمیق سربازان که اکثریت شانرا دهقانان فقیر و بخشی از کارگران تشکیل میدادند، استبداد سیاسی حکومت تزاری علیه جریانات سیاسی توده ای، فعالیت روشنگرانه بلشویکها وسائر نیرو های چپ و سوسیالیست در میان کارگران و دهقانان و توده های مردم، تشکیل شورا های کارگری در شهر های مهم روسیه از جمله پتروگراد و مسکو، نارضایتی گسترده میان طیف وسیع خورده بورژوازی روسیه، کمبود نان و آذوقه، تشکیل صف های طولانی مردم برای تأمین خوار وبار روز مره شان و تثبیت قطعی ناکارا بودن رهبری تزار در رفع بحران و موارد عدیده دیگر زمینه را برای سقوط تزار و پیروزی انقلاب دیموکراتیک مساعد نمود که بنام انقلاب فوریه معروف است. با این انقلاب، تزار برکنار و حکومت موقت ایجاد میشود. آزادی های سیاسی تأمین میگردد

زندانیان سیاسی همه آزاد میشوند و فعالیت علنی همه احزاب سیاسی به شمول بلشویکها آغاز میگردد. اما انقلاب فوریه و دولت موقت، بلشویکها را منسویکها و دیگران نمیتوانند جواب مشکلات اساسی چون جنگ، تأمین صلح، مسأله زمین، رفع فلاکت عمومی و غیره را پیدا کنند. با گذشت روزها وضعیت وخیمتر میشود و بلشویکها نیز عملاً در موضع منسویکی قرار میگیرند و شورای کارگری پطروگراد از حدود کنترل بر دولت پافراتر نمی نهد.

در چنین شرایطی لنین به سرعت خود را به روسیه میرساند و میخواهد بلشویکها و کارگران را از انجام مرحله دوم انقلاب یعنی تسخیر قدرت بدست پرولتاریا و شوراها، از موضع پاسیفیستی منسویکی برهاند. لنین برای این انسجام تزیهای اوریل را به سرعت نشر میکند و کار آگاه گرانه برای انقلاب دوم، انقلاب سوسیالیستی میشود. لنین پیوند و انجام انقلاب سوسیالیستی بدوام انقلاب بورژوا دیموکراتیک را بصورت مارکسیستی به تحلیل میگیرد و با مبارزات خستگی ناپذیر، بلشویکها، کارگران و دهقانان و سربازان را برای تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران و دهقانان و سربازان، آماده میسازد. تزیهای اوریل، راه را برای بیرون رفت از جنگ، تأمین صلح، مسأله زمین، و انتقال تمام قدرت به پرولتاریا مشخص میسازد. بورژوازی پیوسته تلاش می نماید تا از قدرت روز افزون بلشویکها جلوگیری کند حتی کودتای کورنیلوفی را میخواهند اجرا کنند ولی مقاومت شورایهای کارگری و عدم همکاری سربازان و افسران ناراضی ارتش مانع از پیروزی کودتای جنرال کورنیلوف میگردد. در چنان وضعیت متشنج لنین، برای تدارک قیام مسلحانه کارگران و بلشویکها بر بورژوای روسیه، فائق می آید. در ۲۴ اکتوبر با حمله بر حکومت موقت و تسخیر قصر زمستانی توسط گارد های سرخ مشکل از

کارگران، دهقانان و سربازان، اولین انقلاب سوسیالیستی در تاریخ بشری به پیروزی میرسد.

## طالبان تلویزیونهای "طلوع" و

### "یک" در افغانستان را در صف

#### دشمن! اعلام کردند

این دشمن اعلام نمودن ها بلحاظ معنی و کنش طالبانی یعنی اینکه مقرهای این دستگاه ها باید با بم اسلام پرانده شوند و کارکنان آنها ترور شریعی و اسلامی گردند. گذشته از اینکه این تلویزیون ها در افغانستان مسوولیت تحقق چه پالیسی های را دارند اما در این آواخر این رسانه خواستند از تجاوز و حقایقی پرده بر اندازند که هویت اصلی طالبان را در این دو میدیا نمایان می ساخت. این حقایق، تعریف سلسله جنایاتی بود که طالبان بخصوص در شهر و ولایت کندز بحیث پرچمداران اسلام سیاسی علیه زن و مرد کندزی علیه اقوام و لایه های مختلفه اجتماعی و آتش و خون ایکه برپا کرده بودند.

در حقیقت این تهدید طالبان نسبت به این دو میدیا ماهیت اصلی قبلی و فعلی طالبان را یکباردیگر نمایش میدهد. در اعلام این دشمنی خود طالبان بصورت علنی بازگو میکنند که چرا این تلویزیونها از تحقق شریعت غرای محمدی طی چند روز از جانب طالبان مشخصاً در کندز یاد و تمجید نکردند و عکس اش را گفتند. چرا گزارش ندادند که مردمان کندزی با دسته های گل، از یورش اسلامی طالبان استقبال نمودند. چرا گزارش ندادند که طالبان طی چند روز سلطه در کندز بهترین عدالت اسلامی را تحقق بخشیدند و هنگام خروج طالبان از کندز دسته های هزارنفری زن و مرد کندزی با گریه و شیون خواهان ادامه سلطه طالبان بودند. چرا این تلویزیون ها خبرن دادند که دهها هزار باشندگان ولایتهای همجوار بغلان و تخار و سنمگان طی این فتح و نصرت طالبان، به کندز سرازیر شدند و میخواستند زیر

سایه شریعت اسلامی طالبانآ زندگی و نفس بکشند و از آزادی های بی بدیل حکومت طالبانی مستفید گردند و غیره چراهای دیگر.

حقیقت مسلم آنست که بجز معدود و انگشت شماری از رسانه های افغانی، باقی همه این دستگاه های محافظه کار بخاطر از دست ندادن تجارت و بزنس های آشکار شان و یا سمپاتی شان به تفکر طالبانی هیچگاه نخواستند تا حقیقت سیاه و ضد بشری پراتیک طالب و مکان متضررش را برای جامعه افغانستان در عرصه های متعدد و ضروری ژورنالیستیک، بیوشانند. و بجای برنامه های کسل کننده، در زدودن فضا و فرهنگ قرون وسطایی طالبانی و بیداری و روشنگری ترقی خواهانه، اثرگذار باشند.

اشرف غنی اولین بار نیمه اعتراف کرد که طالبان، البته نه زیر نام طالبان، بلکه "باغیان" در کندز به جنایات دست زده اند. وی که از همان اوان امارات اسلامی طالبان در افغانستان از امریکا هر از گاهی در میدیای غربی در نقش مشاور سیاسی طالبان ظاهر میشد، نه در همان زمان که طالبان افغانستان را به زندان جوانان و زنان و دخمه مرگ برای مردم تبدیل نموده بود و نه طی این ۱۴ سال سقوط امارت طالبان، هیچگاهی علیه جنایات این گروه وحشی موقف نگرفت و آنها را نه تروریست نه مستقیمان دشمنان آزادی و مردم افغانستان و نه حرکتی که حتی به هیچ عنوانی با همان تعاریف بورژوازی نیز همخوانی داشته باشد، یاد نکرد و اسم نبرد.

اکنون نیز بعد از هجوم لشکر آدم خوار طالبان به کندز و تجاوزات و جنایات عدیده ایکه این جریان سفاک طی سه روز در کندز علیه مردم آنجا انجام داد، آنها بعد از معطلی ۲ هفته یی و آنها بعد از فشار و اعتراض میلیونها زن و مرد جامعه در محکومیت جنایات طالب در کندز، این آقای اشرف بعد از تفکر!! زیاد و جستجوی بسیار و بعد از

گزارش سازمان ملل بلاخره با صد اکراه و تأنی آن جنایات را به اسم جنایات "باغیان" در کندز یاد آوری کرد. حتی همین اکنون نیز وی قصداً نخواهد معترف گردد که این "طالبان" اند که به جنایات ضد بشری پرداخته اند. حال بهمهٔ افغانها آشکار شده که مفهوم آن ستون پنجم که هر از گاهی از آن یاد میشود چی است. که به آن جداگانه خواهیم پرداخت.

## نگاه بخشی از بقایای چپ دیروزهٔ پرو روسی به پوتین، دوستم، عطا و کیم جون ایل

وقتی سری به صفحات فیسبوکی عدهٔ از این چپ های دیروزه میزنی، شاید هم از سراسرستصال و ناامیدی و یا هم خوی و خلق سیاست شرقی به لیدران و قلدران و مستبدین و دیکتاتور ها و یا هم ده ها عامل دیگر در این روزها به ستایش دیکتاتوران کوچک و بزرگ متوسل میشوند و فقدان و نبود آنها یا مشابه آنها را در افغانستان، عامل اساسی ادامهٔ رنج افغانستان میدانند.

این طیف، گاهی در ثنای پوتین و هوایما های جنگی وی ذوق شده و روسیه را در شمایل همان اتحادشوروی کبیر!! قبلی می یابند که حال دارد یک قطب امپریالیسم جهانخوار را کیش و مات خواهد داد، گاهی برای مدح کیم جون ایل رهبر مستبد کوریای شمالی که اعدام های یک سری از بلند پایگان و حتی خانواده اش به یکی از نماد های بیرحمی مبدل گشته، قلم میزنند و افغانستان را با داشتن یک کیم جون ایل افغانی حلال مشکلات میدانند و گاهی دوستم و عطا محمد را رهایی بخشان افغانستان از چنگ طالبان در شیپور میکنند.

اما یک چیز کاملاً آشکار است و آن اینکه این لایه های درمانده همانگونه که قبل ها نیز به نیروی طبقه کارگر و اهمیت دخالت مستقیم

زحمتکشان در سیاست پی نبرده بودند و خود و رهبران شانرا همه کاره میدانستند، حالا حالا یعنی حتی بعد از ۳۵ سال نیز، باور دارند که برای تحقق سیاست ها، حال چه چپی و چه راستی، پیش از همه به دیکتاتور ها، مستبدین، جلادان و خون آشامان نیاز مبرم است. اینکه عاقبت این دیکتاتوری ها هر چه که باشد، فرقی نمیکند. بلکه اساس مسأله اینست که جامعه را باید بست، تمام حقوق فردی و اجتماعی انسانها را گرفت و دریای آتش و خون را جاری ساخت.

## اظهارات عوام فریبانهٔ اشرف غنی در مورد سقوط شهر کندز

اشرف غنی در اظهارات روز چهارشنبه خود که ملامت از عوام فریبی و بی کفایتی بود کوچکترین مسوولیت سقوط کندز بدست طالبان را متوجه دولت فاسد خود نساخت بلکه با عوام فریبی و دروغ اشکار در صدد برائت خود و حاکمیت بی کفایت خود برآمد. حتی وی حاضر نگردید تا یکبار هم شده طالبان را بنام نیروی تهاجمی به کندز اسم ببرد سقوط کندز که توام بود با کشتار زنان و مردان، چور و چپاول دارایی های مردم، غنیمت گرفتن هزاران میل سلاح سبک و سنگین، تانک ها و زره پوش ها، آتش کشیدن دوایر دولتی و شرکت ها، چپاول بانکها و مغازه های مردم و غیره، مسبب اصلی اش همین فرمانده کل قوای مسلح افغانستان و حاکمیت فاسد وی است. اینها باید به فرد فرد کندزی به هر شهروند کشته شده در کندز، به تمام زندگی های برباد رفتهٔ مردمان آجا، جواب بدهند.

اینها اجازه ندارند تا با وعده های کثیف و دروغین مبنی بر " کندز در مدیریت ماست" به شعور مردم افغانستان و جانبختگان کندز بیشتر از این توهین کنند. اینها اگر کوچکترین شهامت وجدانی دارند از تمام سمت های خود استعفا بدهند. زیرا مردم زحمتکش افغانستان بیشتر از این نمیخواهند قربانی سیاست های ناکام و طالب پروری این حاکمیت ناکاره باشند. دوام سیاست های کثیف طالبانی این حاکمیت همراه با پرورش فاشیسم قومی کندز های زیادی را در آینده قربانی خواهد گرفت.

"اشرف غنی رئیس جمهوری افغانستان گفته کسانی که در منطقه از گروه دولت اسلامی، معروف به داعش حمایت می کردند، حالا پشیمان شده اند." با این ترفند خود غنی یکبار دیگر نشان میدهد که کارنامه های طالب و داعش گویا از همدیگر متفاوت است و این طالبان نیستند که طی بیش از ۱۴ سال افغانستان را کن فیکن کردند بلکه داعشی ها اند که در افغانستان جنایت می افرینند. دیدگاه حکومت های امریکایی کرزی و غنی در افغانستان طی ۱۴ سال در مماشات و معاشقه های یکجانبه با طالبان نشاندهندهٔ چند گرایش ملموس فکری و قومی نسبت به جنایتکاران طالب است. این دیوارچین کشیدن میان طالب و داعش مختصراً بیانگر این نگرش و کنش کرزی و غنی بوده که ۱۴ سال مردم افغانستان قربانی هایش را می پردازند.

ادامه در صفحه ۹







یک: چون طالب هويت افغانی دارد! پس ممکن نیست که وی را با جنایتکاران غیر افغان هم ردیف تعریف کرد. زیرا جنایتکارانی که در آنها خون افغانی در جریان است، تفاوت دارند با جنایتکاران بیگانه ولو عرب و مسلمان هم باشند.

دو: چون طالبان اکثراً هم قوم با جناب کرزی و غنی اند بنا در نظر نگرفتن آنها خیانت به قوم و سلسله مراتب متعفن قومی است.

سه: چون طالبان ریشه و نفوذ مشخص در دستگاه های کرزی و غنی داشتند و دارند و این نفوذ مذهبی مخلوط است با سنت های شدیداً عقب افتاده افغانی و این برای این دولت ها ارزشمند. بناً زیر اسم و رسم چنین محاسبات ارتجاعی، آقای غنی می خواهد نگاه عمومی را از طالب به داعش برگرداند. در حالیکه حقیقتاً باید آنهایی در دفاع از داعش "پشیمان" باشند که گفتند و هنوز میگویند که طالب اپوزیسیون سیاسی است. یا طالب بردار ناراضی است. یا طالب برای افغانستان خطر نیست. یا اینکه طالب تروریست نیست بلکه هراس افکن است!!! هراس افگنی که گویا با سلاح پلاستیکی موجب تنها ترس اطفال و کودکان میگردد. و در اخیر!

شما آقای غنی باید پشیمان باشید که یک قدم برای افشای رسمی طالب و داعش گام هایی در دولت و حکومت تان برنداشتید و هیچ سنگر آزادی خواهی و مقابله علیه اسلام سیاسی را طی ۱۴ سال در افغانستان ایجاد نکردید با وجودیکه بیش از ۴۰ سال از عمر تان را در غرب متمدن و سیکولار سپری کرده بودید.

شما آقای غنی باید پشیمان باشید که کوچکترین حمله فکری تعرضی بر بنیاد های فکری طالبانیسم در افغانستان را با استفاده از دم و دستگاه دولتی تان با کمک صد هزار نیرو و انسانهای متمدن در آن جامعه آغاز

سالان) بی حقوق بوده همین جوانان اند. تمام دولت های پوشالی افغانستان در حرف و در تیوری برای حقوق جوانان حرفی نموده اند اما در عمل و پراتیک سیاسی کوچکترین توجهی به آرمانها و جایگاه تعیین کننده جوانان در تعاملات متعدد سیاسی و اجتماعی نداشته اند. برعکس نسل کهن سال با هزاران تعبیر سنتی و مذهبی قومی، همه کاره سیاست و اجتماع، پیشکش و مدافعه شده اند.

- علت دوم مذهبی نبودن این جنبش. از آنجائیکه این جوانان مسأله اساسی خود و ۱۲ میلیون انسان بیکار افغانستان را رهایی از چنبره بیکاری دانسته و در این مبارزه طبیعتاً هیچ مرز باورهای فکری مذهبی جایگاهی ندارد، بناً این جنبش خود را فارغ از هر نوع گرایش مذهبی تعریف نموده است. این رنگ غیر مذهبی "جنبش" برای دولت غنی و عبدالله نیز به هیچ وجه جالبیت پیدا نکرده است. زیرا دولت کنونی بهترین امکانات و تمامی مساعی اش را خرج امور مذهب و دینداری نموده و دکانداران دین را در اوج سعادت و خوشبختی نگهداشته است. ده ها هزار ملا و مولوی و مؤذن از برکات توجه همیشگی این دولت ارتجاعی در رفاه و آسوده گی زندگی می نمایند و هزاران فسیل مذهبی ای که پای شان لب گور است در قامت مشاور و شورا های متعفن مذهبی، تشکیلات اداری این دولت را تشکیل داده و بودیجه سرکار برای غارت توسط آنها، در خدمت آنها، قرار دارد. آنها مانند گربه های هفت جان نه بازنشسته میشوند، ادامه در صفحه ۱۰

نکردید بلکه برعکس در تحکیم و گسترش هرچه بیشتر سنت های پلید و توسعه دستگاه های اسلام سیاسی کوشیدید. اینها را همه مردمان چیز فهم افغانستان میدانند و لازم نیست برای مغلطه ایجاد کردن، و فریبکاری بیشتر مردم به زعم خودتان وقت ضایع کنید.

### "جنبش علیه بیکاری" و سکوت غنی و عبدالله

۲۰ روز از اعتراض جوانان تحصیل یافته علیه فلاکت بیکاری در افغانستان میگذرد. طی این سه هفته، ملاقات های از جانب نهاد های معین و اشخاص انفرادی، عده از وکلای پارلمان با این جوانان انجام یافت. اما همان طوریکه در یادداشت های قبلی بدان اشاره کردیم مقام های مسوول دولت و یا خود جنابان غنی و عبدالله نه تنها به خواست این جنبش و قراری را که صادر نموده بود، وقتی نگذاشتند بلکه حتی تا کنون لازم هم ندیدند تا با این تحصیل یافته گان و نماینده گان "جنبش علیه بیکاری" ملاقات و از نزدیک ببینند و روبرو با آنها از درد حدود ۱۲ میلیون بیکار باخبر شوند.

ما علت های تاکنونی عدم رغبت این روسای دولتی را در چند عامل واقعی می بینیم.

- اولین عامل اینکه این "جنبش" ترکیب اساسی اش را جوانان تشکیل میدهد و در افغانستان اولین گروه انسانی ای که در تمام تاریخ دولتمداری اش سرکوب شده، بی قدر بوده، تحقیر گردیده و شدیداً د برابر سنت پوسیده (تمکین در برابر کهن

سیامک  
بهری

## چرا در افغانستان کار نیست؟!

## ما همه بیکاریم، از دولت بیزاریم

## نگاهی به جنبش اعتراضی علیه بیکاری در افغانستان

عمومی ندارد، عملاً حتی بطور کوتاه مدت هم عزمی برای تامین زندگی مردم در این حکومت موجود نیست.

تحلیل ریاضت اقتصادی به مردم و رها کردن تامین و معیشت زندگی میلیونها نفر به دست بیرحم بازار آزاد، بخش اساسی سیاست اقتصادی دولت است. این حقیقتی است که مداوماً با اشکال و انحاء مختلف، مخفی و سرپوشیده نگهداشته میشود.

بیش از ۵۲ درصد کل جمعیت عملاً هیچ شغلی ندارند. این وضعیت فلج کننده بهترین امکان برای سربازگیری توسط جریان‌های اسلامی تروریستی است. رشد انواع خشونت‌های اجتماعی و کشمکش‌های خانوادگی، تنفروشی و خودکشی و اعتیاد بصورتی نگران کننده در حال افزایش است و حکومت مشغول بده بستان‌های سیاسی و بند و بست‌های مافیایی خود است.

وضعیت اقتصادی افغانستان یک فروپاشی جدی و آشکار و بشدت نگران کننده را نشان میدهد. گسسته شدن شیرازه اقتصاد کشور، با خزانه خالی دولت، کسری بودجه‌های مداوم و بی بازگشت، رشد اقتصادی منفی، تنزل مداوم برابری ارزش پول کشور، ورشکستگی یکی پس از دیگری و تعطیلی صنایع، کارخانجات و واحدهای تولیدی کوچک و بزرگ کشور برابر آمارهای دولتی از ۱۵ هزار واحد تولیدی چیزی حدود ۴ هزار واحد در حال رکود به کار مشغولند، این در حالی است که سالانه قریب به نیم میلیون نفر به جمعیت بیکار کشور افزوده میشود، بدون اینکه بیمه و تامينی برای جویندگان کار موجود باشد. ادامه در صفحه ۱۱

طی دو ماه گذشته جنبش اعتراضی علیه بیکاری با برگزاری سلسله تجمع‌ها و تحصن‌های اعتراضی در مقابل پارلمان افغانستان، سپس در مقابل وزارت کار با خواست ایجاد اشتغال و بیمه بیکاری نه تنها فاجعه بیکاری در افغانستان که عدم تامین اجتماعی را در سطح وسیعی منعکس کرده است. این جنبش اعتراضی چه از نظر سبک کار و چه از نظر بنیان گذاردن سنتهای اعتراض اجتماعی، حضور چشمگیر و فعال زنان و نیز گستردگی دامنه آن تا همین جا، بخودی خود یک دستاورد ارزنده مبارزاتی محسوب می‌شود.

به لحاظ تبلیغی این جنبش اعتراضی توانست ابعاد حیرت آور بیکاری، تبعات اجتماعی آن که پیوسته توسط حکومت و دولتها، طی ۱۴ سال اخیر لاپوشانی شده است را علنی و آشکار کند، توجه عموم مردم در داخل و نیز انعکاسی گسترده در سطح بین‌المللی هم داشته است.

## بیکاری معضلی سیاسی است

نیازی به کنکاش ویژه ای نیست که بیکاری در افغانستان پیش از هر چیز امری اکیدا سیاسی و مولود وضعیت فلاکت‌بار اجتماعی است که مسبب اصلی و عاملین تداوم آن راس قدرت سیاسی در افغانستان را می‌سازند.

ناتوانایی دولت در پاسخ به این اعتراضات به وضوح نشان میدهد که هیئت حاکمه افغانستان طرح و نقشه جدی و آینده نگرانه برای کاهش بیکاری، افزایش اشتغال و بالابردن سطح رفاه

نه به تقاعد سوق می‌گردند و نه مستمری‌های هزار دلاری آنها از جانب دولت، قطع میگردد. سومین عامل، قومی نبودن جنبش است. بنظر ما جنبش علیه بیکاری، مَهْر هیچ قوم و تبار را بر خود ندارد. شعار اولین جنبش "نه پشتون، نه تاجیک، نه ازبیک، نه هزاره ایم بلکه بیکاریم" حقیقتاً اولین فریاد منطقی و برابری خواهانه تائکونوی در افغانستان بود. ولی اگر این جوانان و این جنبش به عوض مسأله وفلاکت بیکاری در شیپور فریاد‌های برتری خواهی‌های قومی می‌دمیدند، فوراً توجه دم‌دستگاه قومی غنی و عبدالله را جلب نموده و با فرستادن صد ها نمایندگان رنگارنگ شان وارد معامله و گفتگو با آنها میشدند. زیرا باز هم برای این دولت ارتجاعی قومی، بجای مسأله وفلاکت بیکاری جامعه، غوطه ور شدن در گند برتری خواهی‌های عده از اقوام و کهنتر دیدن دیگر اقوام، هزاران مرتبه پرمفعت تر و جالبتر است تا خم شدن و رفع و رجوع مسأله بیکاری در افغانستان. واقعیت روند‌های جاری در این ۱۴ سال نشان میدهد که حکومت‌های کرزی و غنی و عبدالله چه سرمایه‌های مادی و معنوی عظیمی را در راه استفاده از اقوام و قبائل در افغانستان، بر باد دادند و میدهند. چه میلیونها دالر پول و پله هرماه برای رهبران قومی و سنت‌های پوسیده آنها است که به هدر نمیرود.

"جوانان سوسیالیست" به سهم خود از این جوانان دلیر و تمام طبقه کارگر و همه جوانان آزادیخواه میخواهد که هیچگاه تسلیم این عوامل نگردیده بلکه مسیر تلاش نمونه و انسانی خود را در دفاع از اکثریت مظلوم افغانستان مستحکم تر سازند. شما با این اعتراض انسانی تان چیزی را ندارید که از دست بدهید بلکه سبب بیداری و حرکت کتله‌های عظیم انسانهای دربند افغانستان خواهید شد. زنده باد اعتراض تان. درود بر شما.

رها کردن زمینهای کشاورزی، یا تبدیل کردن آن به کشت تریاک، همزمان رشد حاشیه نشینی و وسعت بیکاری را از آنچه تاکنون بوده بدتر کرده است. افزایش مهاجرت و فرار از کشور، طبق آمارهای رسمی دولتی، ماهیانه بیش از حدود سی هزار نفر و حتی بیشتر گزارش شده است. فساد، اختلاس مالی و رشوه خواری گسترده اداری در همه سطوح رو به افزایش است.

کاهش توانایی خرید مردم، گسترده تر شدن دامنه فقر، عملاً طبقه متوسط جامعه را نیز به زیر خط فقر رانده است. رشد شدید گرانی و بیکاری رکود تورمی سنگینی را به مردم مصیبت دیده افغانستان تحمیل کرده است. هیچ درجه از بهبود در هیچ زاویه ای از وضعیت اقتصادی و اجتماعی، دیده نمیشود.

### چرا در افغانستان کار نیست!؟

حکومت وحدت ملی با وعده اشتغال و امنیت بر سر کار آمد. هر شهروند افغانستانی حق دارد بپرسد. حکومتی که وعده کار میدهد، حتماً پتانسیل های موجود جامعه را بررسی کرده است. ناکارآمدی سیاستهای قبل را می شناسد و در پی آن ادعا میکند که با اجرای سیاستهای جدید می تواند کار ایجاد کند. در فرهنگ سیاسی نظام سرمایه داری اشتغال زایی، یعنی شکوفایی اقتصادی و رونق کسب کار، چرخش سرمایه و سود آوری. بنابراین زمینه این رونق باید موجود بوده باشد که بتوان وعده فردای بهتری را داد.

اما پس از به قدرت رسیدن حاکمیت جدید همه وعده های انتخاباتی محو شد و یاس و ناامیدی از بهبود شرایط در هر زمینه ای نمایان گردید. وضع از آنچه بود خراب تر هم شد. تعطیلی موسسات تولیدی و رشد بیکاری سرسام آور، رکود تورمی سنگین به ناامنی و

رشد تروریسم اسلامی طالبانی و داعشی بیش از پیش دامن زد، فساد عظیم اداری و رشوه خواری، بیشتر از گذشته به جان مردم افتاد. و به تبع آن فرار و مهاجرت مردم، بویژه جوانان برای پیدا کردن امکانی برای یک زندگی بهتر تشدید شد.

درمقابل تلاش حکومت نه برای کاهش بیکاری، بلکه پنهان کردن چهره واقعی و ابعاد عظیم بیکاری و تبعات ویرانگر آنست. بیکاری گسترده زنان در زیر سایه کریه زن ستیزی اسلامی حکومت پنهان نگهداشته میشود. کار کودکان نه تنها ممنوع نیست بلکه هیچ نهاد بازدارنده ای وجود ندارد و به درجاتی حتی تشویق و ترغیب هم می شود.

رکود اقتصادی مزمن، رعد و برق در آسمان بی ابر نیست. این وضعیت مسبب و عامل معینی دارد. آنچه که امروز بر مردم مصیبت دیده افغانستان میگذرد، سیاستی مهندسی شده است. حکومت وحدت ملی سیاستهای ریاضت اقتصادی را با توجیه جنگ و ناامنی و غیره بر مردم تحمیل می کند. هیچ راه برون رفتی چه کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت ندارد. تکرار بهانه های شناخته شده نظیر کارگران افغان فاقد تخصص های حرفه ای اند و کارگران متخصص خارجی جای آنها را گرفته اند و غیره و چند کنفرانس نمایشی بی حاصل و وعده های پوچ و تو خالی تنها کارکرد این حکومت برای اشتغال زایی و کاهش بیکاری است.

واجدین شرایط کار در کشور طبق آمار اتحادیه ملی کارگران افغانستان بیش از ۱۶ میلیون نفر برآورد شده است. کل نیروی کار شاغل در کشور کمتر از ۳ میلیون نفر است که با دستمزدهای ناچیز، شرایط کار غیرانسانی و استخدام های غیر رسمی و قراردادی بدون تامین و بیمه مشغولند.

**جوانان با تحصیلات عالی و کلا جمعیت تحصیل کرده دانشگاهی بیکار، یکی دیگر از چهره های بیکاری گسترده در کشور است.**

اما در کنار این فقر عظیم، فساد مالی سرمایه داران بزرگ دست در دست حکومت در دل این بحران، در پی کسب سود است. یک نمونه مشخص و تپیک آن، فساد مالی نجومی در "کابل بانک" و ادامه آن در روند شهرک سازیهای جدید در کابل است.

### جنبش اعتراض علیه بیکاری

با توجه به صورت مسئله وضعیت اقتصادی و سیاسی در افغانستان جنبش علیه بیکاری بعنوان یک اقدام برای مقابله با وضعیت جهنمی کنونی یا بمیدان مبارزات اجتماعی گذاشت. ۵۵ روز تحصن در مقابل پارلمان و طرح خواسته های معین، سخنرانی ها و شعارهایی علیه وضعیت کنونی، صورت مسئله واقعی بیکاری در افغانستان را به درستی خاطر نشان می کند. این جنبش اعتراضی، جنبش ۹۹ درصدی های جامعه افغانستان است.

در عین حال نمونه ای از حضور نسل جدید و معترضی است که نه در سنت های چپ دیرین می گنجد، نه خود را وام دار آن میداند. نسلی شجاع، مدرن و خوش فکر که یک زندگی بهتر را حق طبیعی خود می داند. حل وضعیت فاجعه بار کنونی را متوجه عاملین آن می کند. سیاستهای تفرقه افکنانه و قومیت تراشی های حکومتی، ابعاد حیرت آور فساد دولتی و اداری، سیطره سرمایه داران و مشارکت حکومت با آنان را بخوبی نمایان و افشا می کند.

طرح شعارهای برجسته این تجمع مانند "نه ازبک نه تاجیک نه هزاره نه پشتون ... بلکه همه بیکاریم" و "ناکامی دولت افغانستان جوانان را مجبور به فرار از کشور نموده است"، "واسطه دار صاحب کار، بی واسطه بیکار" و "دولت بیمار ۱۳ میلیون بیکار" به درست حکومت "وحدت ملی" را مسئول مستقیم وضعیت کنونی و عواقب آن میداند. ادامه در صفحه ۱۲

آنچه موجب بیکاری شدید میلیونی در سطح جامعه گردیده است، از محدوده بازار کار فراتر است.

بیکاری در افغانستان یک موضوع دقیقا سیاسی است. کشوری غنی با مردمی فقیر فقط مولود بحران در بازار کار نیست. فساد دولتی و زد و بند با سرمایه داران و بانکداران نیز فراتر از معضلات بازار کار است.

این جنبش تا همین جا ظرفیتهای قابل توجهی از خود نشان داده است. با بهم ریختن مرزهای تحجر و جدایی زن و مرد گام بزرگی برای متحد کردن جامعه بیکار و باز کردن فضا برای حضور اعتراضی زنان بیکار مهیا کرده است. ناتوانی حکومت در پاسخ به آنچه که مستقیما مسئول آنست را هم به درجات زیادی نمایان کرده است.

درگیری درمقابل وزارت کار، بخوبی نشان داد که حکومت با توجه به انعکاس گسترده این جنبش از سرکوب مستقیم آن عاجز است. ناچار با بکار گرفتن روشهای غیرمستقیم تلاش کرد با ایجاد درگیری مانع از گسترش آن شود. همین اقدام زبونانه بخوبی واکنش حکومت را در پاسخگویی به معضل بیکاری گسترده نشان میدهد.

بدون تردید این جنبش اعتراضی باید مورد حمایت قرار بگیرد. همه (ان جی او) ها و فعالین جامعه مدنی که هدف مشترکی با ۹۹ درصد جامعه دارند ضرورتا باید این جنبش را به هر شکل ممکن و از جمله مستقیما با پیوستن به آن و حضور فعال خود تقویت کنند. سراسری شدن این جنبش اعتراضی و برداشتن گامهای موثر بعدی همه در گرو بسط و گسترش آن است. درسهای این جنبش طی دو ماه گذشته بخوبی نشان میدهد که یک راه متحد کردن و به میدان آوردن نیروی اعتراضی جامعه و مطرح کردن یک آلترناتیو قابل اتکا برای یک ساختن یک دنیای بهتر تقویت همین

جنبش های اعتراضی و افق و جهت دادن به آن است.

درعین حال جنبش علیه بیکاری اگر در همین سطح باقی بماند نخواهد توانست ریشه های سیاسی بیکاری را از بین ببرد. این جنبش برای آنکه در عرصه سیاسی نماینده ۹۹ درصدی های جامعه باقی بماند باید بنیادهای ستمکشی و فرودست کردن بخش عظیمی از جامعه را نشانه برود.

سرمایه دای در افغانستان نه نظام نرمال سرمایه داری مشابه کشورهای اروپایی است و نه روند استثمار و فراز و نشیب مبارزه طبقاتی در آنچنان شرایطی است. استثمار و سرکوب عریان، بکار گرفتن خشن ترین ابزارهای سیاسی و اجتماعی و تقویت مداوم جانوران اسلامی بخش جدایی ناپذیر و شرط پروسه انباشت سرمایه است. بیکاری هم پدیده ای متمایز از شرایط سیاسی و اجتماعی در افغانستان نیست.

نه دولت وحدت ملی نه دولت سابق - کرزای - تاریخا قادر به انجام هیچ اصلاحات ویژه ای نیستند. هیچکدام دارای پتانسیل و عزم سیاسی برای پایان دادن به مصایب اجتماعی گریبانگیر افغانستان از جمله بیکاری نیستند! فقط در تعرض اجتماعی و عقب نشاندن این حکومت ها اصلاحات اجتماعی میسر خواهد شد. طبعا مبارزات مردم افغانستان به درجه ای که بتواند رشد کند و پیش برود به همان درجه حکومت را به عقب نشینی از موقعیت اش

و ادار خواهد کرد. از همین رو وجود و رشد جنبش های اعتراضی نظیر جنبش علیه بیکاری بخشی از سازمان اجتماعی تعرض به وضعیت کنونی است.

خواستهای جنبش اعتراضی علیه بیکاری درعین حال باید سراسر تر سراغ بنیادهای بیکاری و دیگر مصایب اجتماعی برود. پروسه مبارزه با فساد نه "کند" که اساسا عزم دولتی برای برانداختن فساد اداری عملا نمی تواند وجود داشته باشد. فساد و رشوه گیری بخشی از سیاست اقتصادی و خصلت جدا نشدنی سرمایه داری برای خود حکومت در افغانستان است. از راس ارگ تا پایین ترین ارکان حکومتی جز با این روش قادر به ادامه حیات سیاسی خود نیستند. فساد امری صرفا اخلاقی و یا نهایتا اقتصادی نیست. بخشی از ترکیب ارگانیک حکومتی در افغانستان است. همین درجه از فساد در همه احزاب جهادی، در همه سطوح طالبان در همه قدرتهای محلی موج میزند. بنابر فساد حاکم، تاکید بر اصل شایسته سالاری و ایجاد تخصص نه تنها نمی تواند نقشی در ایجاد اشتغال ایفا کند که خود "شایسته سالاری" بر حسب وضعیت اجتماعی تعاریف متضاد هم خواهد داشت. شایسته سالاری نقطه مقابل باندبازی و به اصطلاح پارتی بازی و واسطه گری نیست.

ادامه در صفحه ۱۳





این انتخاب فقط درجایی میسر است که حکومت نماینده ۹۹ درصدی های جامعه باشد. و این حکومت را خود این ۹۹ درصد با رای خود به قدرت رسانده باشند. بدون تردید واسطه گری و تبعیض در استخدام نقش جدی در افغانستان ایفا می کند. اما کل این حکومت با همین سیستم و روش بقدرت رسیده است. آنان نه حاصل رای مردم اند و نه مردم را نمایندگی می کنند.

در حالیکه خطر از هم گسستن شیرازه جامعه از هر وقت دیگر بیشتر است. خواسته های اساسی قطعنامه با صراحت بیشتری باید نشان دهد که تامین اجتماعی و حقوقی جامعه بعنوان یک ضرورت عاجل و اضطراری باید توسط قدرت مردم متحقق شود. هر درجه امید و توهم به اینکه اصلاحات توسط حکومت وحدت ملی و یا شبیه آن امکان پذیر است. فقط سبب کندی حرکت و نهایتاً بی خاصیت شدن آن دارد و از دامنه اعتراضی آن می کاهد.

## قطعنامه جنبش علیه بیکاری

ما این را به درستی میدانیم که بیکاری یک پدیده ذاتی و از تبعات نظام حاکم در سراسر جهان بوده که افغانستان را هم نمی شود از آن مستثنی کرد. اما این مرض مزمن و جانکاه در هر کشور نسبت وجود یا عدم وجود فاکتورهایی چون؛ سیاست دولت ها در زمینه اشتغال زایی، وضعیت اقتصادی و مبارزه کارگران و ارتش ذخیره کار، بعنوان عرصه مهم و اساسی مبارزه طبقاتی، گراف بالا یا پایین بیکاری را در سطح جوامع نشان میدهد.

اینجا در افغانستان با وجود سرازیر شدن میلیاردها دالر کمک کشورها و سازمان های بین المللی، روند روبه رشد بیکاری ابعاد میلیونی یافته است، تا حد که بیکاری به یک مصیبت

غیرقابل تحمل و انفجار اجتماعی تبدیل شده است .

عبور آمار معتادین به مواد مخدر از مرز سه میلیون، فرار هر روزه جوانان اعم از دختر و پسر از کشور و در نهایت جان دادن شان در مرز های آبی و زمینی کشورهای منطقه و فرامنطقه برای بدست آوردن یک زنده گی ایمن و مصون، رو آوردن شهروندان به گروه های بنیاد گرا و جانی (طالبان و داعش)، فزونی هر روزه خشونت های خانواده گي، بلند رفتن آمار طلاق، افزایش تنفروشی، خودکشی و غیره مصایب اجتماعی که زاییده ای اصلی فقر و بیکاری است؛ دقیقاً ۹۹ درصد جامعه را به یک بی افقی مطلق فرو برده است.

سران "حکومت وحدت ملی" که خود مسبب اصلی این وضعیت اند از کنار این همه فجایع اجتماعی تکان دهنده راحت و بی توجه می گذرند که این برای اکثریت شهروندان غیرقابل تحمل شده است .

بدین ملحوظ "جنبش علیه بیکاری" با صدای رسا اعلام میدارد تا تحقق مطالبات و خواسته های برحق زیر از پا ننشسته، با اتحاد، مبارزه و جلب حمایت میلیونی مردم زحمتکش، اعتراض خویش نسبت به این وضعیت هولناک و بی توجهی دولت مردان بر قدرت لمیده را با به راه اندازی راهپیمایی های اعتراضی و تحصن ابراز می دارد .

اول: اشتغال زایی از اولویتهای نخست دولت است. دولت مسؤلیت دارد تا این وضع نابسامان را مدیریت نموده و زمینه اشتغال برای شهروندان را مساعد سازد .

دوم: سوق دادن مامورین به تقاعد (بازنشستگی) که از لحاظ سنی و یا زمان خدمت به تقاعد رسیده اند .

سوم: فراهم ساختن زمینه کار و اشتغال برای

نسل جوان و دانش آموخته های کشور. چهارم: تأمین امنیت شغلی و لغو قراردادهای موقت.

پنجم: رعایت استانداردهای بهداشتی و ایمنی در محیط کار .

ششم: تأمین کار و معیشت.

هفتم: توقف اخراج و بیکار سازی بر اساس تعلق سیاسی، سمتی، نژادی، قومی و مذهبی .

هشتم: پرداخت بیمه بیکاری مناسب و کافی برای یک زندگی انسانی تا زمان اشتغال به کار.

نهم: افزایش دستمزد و پرداخت فوری آن.

دهم: ممنوعیت کار کودکان.

یازدهم: پروسه کند و توأم با فساد اصلاحات اداری و خدمات ملکی در استخدام کارمندان، دیگر پاسخ ده نیست. در این پروسه اصل شایسته سالاری، تخصصی سازی و دانش آموختگی، قربانی تجربه کاری میشود که به سادگی قابل جعل است.

دوازدهم: توجه به وضعیت نا بسامان مهاجرین کارگر در خارج از کشور. تا زمانی که کمیسیون متشکل از نماینده های با صلاحیت ارگانهای محلی، اصلاحات اداری، کار و امور اجتماعی، نماینده ریس جمهور در امور اصلاحات اداری و حکومت داری خوب و پارلمان به این خواسته های برحق مردم پاسخ مثبت ندهند ما دست از اعتراض نه کشیده به تظاهرات و تحصن ادامه میدهیم. پیش به سوی تحقق مطالبات بر حق و انسانی مان!

جنبش علیه بیکاری ۱۶/۶/۱۳۹۴

کابل، افغانستان

**نه پشتون، نه تاجیک، نه**

**ازبیک، نه هزاره ایم**

**بلکه همه بیکاریم!**

## روشنفکران ستمگر ستیز و ستمگر نوازان "روشنفکر"!

ر. پیکارجو

بخش چهارم

روشنفکران و روشنفکری قلم فرسایی نموده است زنده یاد قسیم اخگر است که میتوان او را در میان ستمگر نوازان روشنفکر و ناسیونال لیبرال و اسلامگرای افغانستان که بیشترین شما رآنان به گونه یی نا آگاهانه و ساده لوحانه و بدون دریافت کوچکترین پاداشی در خدمت نظام حاکم و طبقات بالایی جامعه قرار دارند فرهیخته ترین، با شهامت ترین، آزاد اندیش ترین، راستگوترین و رادیکال ترین فرد به شمار آورد.

زنده یاد اخگر در سال ۲۰۰۷ مقاله یی تحت عنوان «آسیب شناسی جنبش روشنفکری در افغانستان» نوشته است که اینک آنرا به گونه یی فشرده به بررسی میگیریم.

استاد اخگر فقید در نخستین سطور مقاله خویشتن پایان جنگ سرد آغاز روند پی ریزی نظم نوین جهانی را به فال نیک گرفته و تأکید بر آن داشته است که جامعه ما گویا به یمن این تحول در سرآغاز فصل تازه یی از تاریخ خویشتن قرار گرفته است، فصلی که به قول او نطفه تحولات و دگر گونی های وسیع و عمیق و بی سابقه یی را در بطن خویشتن می پرورد. و در ادامه با به کاربرد عبارت «جامعه بین المللی» به جای «دولتهای اشغالگر سرمایه داری و ناتو» به اجلاس بن چشم امید دوخته آنرا ارمغان آور خاتمه جنگ و استقرار صلح و امنیت و دموکراسی و پلورالیزم و تأمین آزادی می پندارد.

در این رابطه باید با قاطعیت خاطر نشان ساخت که به فال نیک گرفتن پایان جنگ سرد و مدیون دانستن جوامع کشورهای پیرامونی و از آن جمله افغانستان به "نظم نوین جهانی" سطحی نگری و کوتاه بینی یی بیش نبوده و نشان دهنده عدم شناخت ماهیت زشت و جنگ جویانه نظام سرمایه داری حاکم ادامه در صفحه ۱۵

و آنان را در پهلوی اسلامستها قرار میدهد و همه را یکسر خشن و جاهل به حساب می آورد. و این که خودش هنوز هم در همان خواب گران هزار و چهارصد ساله به سر می برد یا هنوز واقف نیست و یا اینکه می خواهد آگاهانه خاک به چشم مخاطبین خویشتن پاشد و توهم بیافریند.

آقای امیری سنت را به گونه یی تعریف میکند که با ماهیت و جوهر آن در تناقض است، او سنت را «نظام آگاهی» مینامد و تأکید بر آن دارد که این نظام آگاهی قرنهاست که از افغانستان رخت بر بسته است. و این که آن نظام آگاهی چه نظامی بوده است و حدود و ثغورش چه بوده است و چه دست آوردهایی داشته است که بتوان از آن در زنده گی امروزی مردم این سرزمین بهره جست حرفی در میان نیست.

او از «روشنفکر پیرامونی» که به گمان غالب منظورش روشنفکران کشورهای پیرامونی باید باشد مصرانه می خواهد که نسبت خود را با آنچه که او «عقلانیت مدرن» می خواند روشن کند، و اما این مقوله را به گونه یی تعریف نشده و مبهم به جا گذاشته و از کنارش می گذرد.

آقای امیری به اینکه در جهان اسلام از تجدد خبری نبوده است معترف است مگر در مورد علل و انگیزه های آن که بنهفته در متن آموزه های کلیدی اسلام است سخنی به میان نمی آورد، زیرا همان گونه که در بالا یاد آور شد می ایشان خود به نحوی درسنگری از دین باوری قرار داشته و از همین موضع بر دیگران می تازد.

امیری نیز همانند دکتر اکرم عثمان وضعیت روشنفکری افغانستان را «برزخی» تعریف نموده و با این تعریف در حقیقت موقعیت خود و همفکران خود را نمایش میدهد.

یکی دیگر از قلم به دستانی که پیرامون

در این بخش آنچه را که آقای علی امیری تحت عنوان «خواب خرد...» و زنده یاد قسیم اخگر تحت عنوان «آسیب شناسی جنبش روشنفکری در افغانستان» نوشته اند، به گونه یی فشرده و گذرا مورد بررسی قرار میدهم.

«خواب خرد: تأملاتی در باب زمان حال» نام کتابیست که پژوهشگر گرامی علی امیری در لابه لای آن جنبشهای اندیشه یی و به ویژه روشنفکری و روشنفکران را در افغانستان به بررسی گرفته است. امیری در این کتاب که در برگیرنده ۳۶۰ صفحه بوده و بر علاوه مقدمه و درآمد، حاوی سه دفتر: تأملات افغانی، تأملات دینی و تأملات غربی میباشد، مقوله های روشنفکری و روشنفکران را در قالب بیانات مطنطن فیلسوف مثابانه و از موضع ایدئولوژیک و دینمدار با گرایش هایی آمیخته با چشمداشت های تباری و مذهبی مورد بررسی قرار داده و در حالی که خود هنوز در خواب به سر میرد و در جهان رؤیا هایش در حسرت باز آفرینی گذشته های فرهنگی و بدون شک "دیداررؤیایی" با مولانا و ابوریحان بیرونی و ابن سینا و فردوسی و غیره زار زار می گرید و از اینکه به کنه افکار ناب صلاح الدین سلجوقی و محمد اسماعیل مبلغ پی برده است به خود میبالد و به ریش همقطاران و بغل دستان به خواب رفته خویشتن چون محمود طرزی و جمال الدین افغانی و دیگران قه قه می خندد و چهپای پوپو لیست و بورژوازی تبار و ناسیونالیست را که میان پوزیسون (پرچم و خلق) و اپوزیسون آن (شعله جاوید) از دیدگاه مارکسیسم راستین و سوسیالیسم کارگری و منافع و مطالبات اساسی طبقه کارگراندک تفاوتی نمیتوان دید، تقلیل گرایانه برجسپ «سوسیالیست و کمونیست» زده

## روشنفکر دینی؟!

قشر روشن در جهان پیدای نا پیدا بود  
روشنی فکرو ذهن از مردم دانا بود  
با نگاه ژرف بنگر مردمی را بنگری  
نام روشنفکر و فکرش چون شب یلدا بود  
میزند دم از تجدد لیک در پای بتی  
روز و شب مشغول استغفار و او یلابود  
مینهد دم واژه های گونه گون با نام خویش  
یک سر و گردن زد دیگر مردمان بالا بود  
صدر مجلسها و پیشاپیش صفها جای او  
میرد ظن کز همه گان بیشتر دانا بود  
نام "روشنفکر دینی" از همه جالب تر است  
زانکه آن مهد تناقض فاقد معنا بود  
نی فقط این نام جالب می رود زیر سؤال  
ایده ها و گفته هاشان بیخود و بیجا بود  
این گروه بی هنر با سفسطه های نوین  
در تقلائی نجات دین در دنیا بود  
پایه لرزان آدیان زین گروه شارلتان  
بیشتر لرزان شود چون پایه بی پابود

+++++

ر. پیکار جو

۱۱/۰۳/۲۰۱۰

چون شریعتی و اقبال لاهوری، مشخصه های متذکره را و اینکه منظورش از تعهد های اعتقادی و اجتماعی چه باید باشد!.. به گونه یی توضیح و در مورد مشخصه سوم، خود را آشکارا درگیر تناقض گویی نموده و خودش را نیز از حوزه تعریفش به بیرون پرتاب کرده است.

ایشان در پهلوی سائر استدلال ها و نتیجه گیری های آرمان گرایانه خویش از کندی و نا پیوسته گی پیشرفت پروسه تشکیل "ملت" ابراز نارضایتی می کند و آرزومند رسیدن به "وحدت ملی راستین" بوده و می نویسد: «... در واقع آن وحدت ملی میکائیکی که امیر عبدالرحمان خان، با سر کوب بیرحمانه اقوام و طوایف افغانستان، پایه گذاری کرد، امکانات تحقق وحدت ملی راستین را برای یک قرن تمام به عقب انداخت و با اخلال در پروسه طبیعی تشکیل دولت-ملت، تجزیه پنهانی را به ارمغان آورد، که از میان برداشتن آن مشکل ترین و فوری ترین وظیفه مردم ما را در آغاز قرن بیست و یکم تشکیل میدهد و در زمانی که سخن از جهانی شدن است و دیگران برای ورود به آن آماده گی میگیرند ما دست اندر کار ایجاد دولت ملی هستیم- کاری که اگر حمایت وسیع جامعه جهانی را پشت سر نداشته باشیم، امید به سر رسانیدن آن از جمله خیالات محال به شمار می رود.» (برجسته نگاری و تأکید روی واژه ها از ماست)

ناگفته پیداست که این موضع گیری او را در زمره ستمگر نوازان روشنفکر «ناسیونال لیبرال» که ویژه گی های آنان رادر ادامه این مقال بر خواهیم شمرد قرار میدهد. و از آنجایی که اوسر به آستان آموزه های سید جمال الدین افغانی و شریعتی و اقبال لاهوری و امثالهم نیز می ساید صفت «اسلامست» را نیز میتوان به او نسبت داد.

برجهان و شیفته بودن و امید بستن به ظواهر امور و باور داشتن ساده لوحانه به ادعاهای تبلیغاتی سردمداران این نظام جنگ افروز و سود جو می باشد. چنانکه سیر تحولات در چهارده سال اخیر و اوضاع ناهنجار و روبه وخامت کنونی در منطقه و جهان و به خصوص در افغانستان میتواند بهترین شاهد برای این مدعا باشد.

زنده یاد اخگر در مقدمه مقاله خویش در مورد روشنفکران افغانستان به گونه یی عام و همه پسند و نامشخص و بدون آنکه به تعلقات اجتماعی و طبقاتی آنان اشاره یی نماید صحبت نموده است، و همینکه «...آنان در دروه های مختلف مورد انواع شکنجه و زندان و تبعید و تحقیر قرار گرفته اند و در پایان هر دوره یی از این تاریخ صد و چند ساله، جزایس و شکست و تجرید و آحیاناً ملامت و سرشکسته گی عاندی نصیب حال شان نگردیده است.» برای زنده یاد اخگر کافی بوده است تا حضور آنان را در عرصه های حیات سیاسی و اجتماعی چشم گیر و غیر قابل انکار بداند.

استاد اخگر روشنفکر مورد نظرش را با آوردن مشخصه های سه گانه زیرین تعریف مینماید: تعهد فکری و اعتقادی.

تعهد اجتماعی.

آینده نگری، دروی از مسند قدرت و سنت شکنی.

و با این مشخصات نامشخص که هیچ کدام آن از ویژه گی «جامع الأجزاء و مانع الأغیار» بودن برخوردار نیست، جمع غفیری از همان روشنفکرانی را که در صفحه قبلی حضورشان را به گونه یی ضمنی غیر قابل انکار پنداشته و مورد ستایش قرار داده است، از حوزه تعریف خویش به دور می ریزد، و با الگو قرار دادن سید جمال الدین افغانی، این شخصیت بوقلمون گونه و شارلتان و این بنیان گذار إخوان المسلمین و مبلغ اسلام سیاسی، و شخصیت هایی

**مسؤولیت مطالب درج شده در**

**نشریه بر عهده نویسنده گان آن**

**است. تنها مطالب که به**

**امضای سوسیالیسم کارگری**

**منتشر میگردد مبین نظریات**

**رسمی نشریه می باشد.**

## مدارس مذهبی، ترویج دهنده افکار سیاه و پوشش سیاه

زرقا فروغ

ایدئولوژی خاص مذهبی را نمیدانم، بلکه ایدئولوژی طالبان کلتی از بنیادگرایی اسلامی، سنتهای قومی و قبیله‌ای و ناسیونالیسم منطقی بوده است.

مدارس مذهبی ای که طالبان در آن تعلیم دینی میدید مورد حمایت دولت پاکستان بود و در تقسیم بین المللی کار در جهاد افغانستان، حمایت مالی مدارس مذهبی به کشورهای ثروتمند عرب حوزه خلیج فارس و در رأس آنها عربستان سعودی و امارات متحده عرب و انگلیس شد. حمایت تسلیحاتی را آمریکا و انگلیس برعهده گرفتند و پاکستان هماهنگ کننده کمکها به جهاد در نظر گرفته شد. درست در همین زمان بود که مکتب دیوبندی با مکتب سلفی پیوند میخورد (نیوفوندمنتالیسم). ناگفته نباید گذاشت که دستگاه امنیتی پاکستان «آی. اس. آی» آموزش نظامی طالبان را به عهده داشت.

### مدارس دینی امروز در افغانستان و عواقب آن

قبل از اینکه به چگونگی مدارس دینی در افغانستان بپردازم مایلیم در مورد بنیادگرایی یا فوندمنتالیسم روشنی بیندازم.

بنیادگرایی (فوندمنتالیسم) چیست؟ «بنیادگرایی ترجمه واژه لاتینی «فوندامنتوم» به معنای شالوده، پایه و اساس است، که معادل این واژه در زبان عربی «الاصولیه» است، که به معنای بازگشت به اصول و مبانی به کار میرود. بنیادگرایی مذهبی به معنای سرسختی در مذهب و جهان بینی است که هدف آن عقب گرایی در تفکر و اندیشه بر بنیاد

مستقیم در دولت سهم ندارند ولی جای قانون را به وسیله شریعت اشغال نموده و بر افکار و زندگی مردم سلطه و نظارت دارند. پس از اشغال افغانستان توسط اتحاد شوروی سابق احزاب اسلامی، ملاها و تمام شبکه های دینی با مخالفین دولت پیوست، جنگ دینی یا جهاد با کافران در سرلوحه جنگ قرار گرفت.

با شکست و خروج نیروهای شوروی از افغانستان و ورود مجاهدین در کابل پراگندگی و جنگهای داخلی شدت گرفت فرماندهان احزاب جهادی در نقاط مختلف شهرها به رقابت و خونریزیها پرداختند، در یک منطقه چندین حزب جهادی فرمان میراند و کشور در یک بحران سیاسی و اجتماعی قرار داشت با استفاده ازین وضعیت امریکا و متحدین اش زمینه نفوذ و به قدرت رسیدن طالبان را با شعار نظم و ثبات فراهم ساخت. جنبش طالبان را افرادی تشکیل داده بود که در مدارس دینی به دور از زنده گی عادی روزمره تحت سرپرستی ملاهای تندرو شست و شوی مغزی شده بودند.

این بدان معنی نیست که جنبش طالبان

بر اساس آمار وزارت معارف افغانستان، ۲۵۰ هزار نفر در ۱۱۰۰ مدرسه آموزشهای دینی می بینند که ۱۵ هزار تن از این افراد دختران هستند. وزارت معارف تایید می کند که ۱۳۰۰ مدرسه رادیکال اسلامی ثبت نشده در افغانستان وجود دارند که به لحاظ مالی به صورت مستقیم به حمایت دولتی وابسته نیستند. علاوه بر این یک نهاد اسلامی بنام جمعیت اصلاح نیز صدها مدرسه دخترانه و پسرانه را در ولایت های کابل، هرات، ننگرهار و بلخ تاسیس کرده که حدود چهار هزار تن در آنها درس می خوانند.

### رشد اسلامیسیم در افغانستان

رشد اسلامیسیم در افغانستان کشوری که در طی چند دهه به میدان کارزار اسلامیتها و به همکاری و کمک کشورهای غربی جایکه دولت و اپوزیسیون هر دو مشروعیت از اسلام میگیرند حایز اهمیت میباشد. از آنجاییکه قانون اساسی، اسلامی و فرهنگ اسلامی یک فرهنگ مسلط در جامعه افغانستان است، با وجودیکه ملاها و رهبران دینی به صورت





ریشه های اولیه دین و ایدئولوژی است. همانطوریکه در بالا تذکر داده شد. طلاب و شاگردان مدارس دینی با دیدگاهی حزبی (اسلامیستی) و بازگشت به اصل اسلام آن طور که آنها برداشت دارند، در اولویت آموزش شان قرار دارد. تدوین و برنامه ریزی درسی مدارس در عربستان سعودی و پاکستان و ایران صورت میگیرد. ترویج و فعالیت این مدارس در افغانستان سبب تشدید بنیادگرایی گردیده است.

ناگفته نباید گذاشت که مدارس دینی (اعم از شاخه های مختلف دینی اسلامی، مثل اسلام شیعی که از طرف دولت ایران با همکاری عالمان دینی شیعه مذهب در افغانستان بنا و توسعه داده میشود، سلفی (وهابیت) که از طرف دولت عربستان سعودی بنا و توسعه داده میشود و مدارس دیوبندی از طرف دولت پاکستان بست و توسعه داده میشود و...)

از جمله این مدارس یکی هم مدرسه "اشرف المدارس" در ولایت قندوز است که چهارسال پیش بنا شده و در حال حاضر شش هزار دختر در آن درس میخوانند. شاگردان مدرسه اشرف المدارس دختران سیاه پوش ایزوله شده از جامعه، متعصب پرخاشگر و در پی تحقق اصل اسلام در جامعه است. که به تکفیریان مشهور اند. این دانش آموزان دینی با دیدگاه حزبی اسلامیستی از منتقدین بشدت سر سخت حضور زنان در جامعه هستند، با تمام انواع آزادی چه فردی و چه اجتماعی در تزااد اند. به عبارت دیگر عسکران منضبط امر به معروف و نهی از منکر میباشند.

مربیان نیمه باسواد و استفاده جوی این مدارس با گرفتن سهمیه های بزرگ، بنیادگرایی و خشونت را به راحتی در بین خانه های مردم منتقل نموده و با تدریس جهاد و دادن افکار تکفیری این کودکان و نوجوانان را آماده انتحار و کشتار

جمعی میکنند. این کودکان با آموزش آموزه های دینی یک خیال کاذب از زندگی پس از مرگ و رفتن به بهشت، نه تنها شادی و تراوت کودکانه را فراموش کردند تا حتی شرایط زیست مسالمت آمیز نیز از آنان ربوده شده، و این اطفال با شخصیت غیر سالم و از خود بیگانه در یک فضای بسته و زندان افکار محدود و بسته دینی زیر فشار های عصبی قرار داشته و همیشه در یک تناقض با جهان بیرون و آزاد بوده که در نتیجه این اطفال از نظر روانی غیر نورمال و مریض عقده ای و افسرده بار می آیند. سالانه هزاران نفر از طلاب علوم دینی از این مدارس به صورت هدفمند رهسپار پاکستان می شوند.

توافقنامه ایجاد مرکز اسلامی عربستان سعودی به نام ملک عبدالله در کابل، نیز خطر جدیدیست برای جامعه و مردم افغانستان، مدرسه خاتم النبیین که توسط شیخ آصف قندهاری تاسیس شده مصروف آموزه های مکتب شیعی، و مدرسه الدعوة توسط عبدالرب سیاف یکی دیگر از رهبران جهادی به کمک عربستان سعودی اعمار گردیده است.

### راه حل از پخش و گسترش فوندامنتالیزم مذهبی

از آنجاییکه اسلام و بنیادگرایی محصول تحولات مادی و معنوی جوامع بحران زده اسلامی در زمان کنونی است و گرایشات آن با شیوه تولید حاکم و نیاز سرمایه داری جهانی سازگار است.

لذا بر روشنفکران و مبارزان است تا مبارزه با این رژیم ها و جریانات را از مبارزه با مناسبات تولید سرمایه داری جدا نسازند و از آنجاییکه به صورت آگاهانه دین به ایدئولوژی حاکم این نظام در این مناطق تبدیل شده لذا مبارزه ایدئولوژیک موازی با مبارزه سیاسی و اقتصادی از اهمیت خاصی برخوردار است.

مبارزه و کاری آگاهانه و روشنگرانه، انسان استثمار شده را در مبارزه علیه فرهنگ و ایدئولوژی حاکم متشکل ساخته و به ایجاد یک فرهنگ انقلابی میانجامد، همان طوریکه مریبان اجیر شده به یاری رهبران خود فروخته شان با تخدیر افکار جوانان و افراد ناآگاه درین مدارس میپردازند و زمینه رشد و دیگر اندیشی را در آنها مهار میکنند لذا بر روشنفکران است تا با روشنگری و مبارزات شان این انسان ها را از موقعیت فرو دست، بی عدالتیهای موجود و مهمتر از همه چگونه گی مقابله به آن و تغییر وضعیت موجود آگاه سازند.

از آنجاییکه نیوفاندامنتالیستها از مسلط بودن فرهنگ دینی در منطقه بهره میبرند و موازی با ابزارهای دیگر از جمله قهر و تصویب قوانین به نفع سلطه فکری و فرهنگی خود به پیش میبرند و بدین ترتیب، از پیدایش و رشد فرهنگ دیگر اندیشی و انقلابی جلوگیری مینمایند لذا سوسیالیست ها در مبارزه با نظام سرمایه داری ناگذیر از نقد و مبارزه رویارویی با اسلام و باورهای دینی است.



ادامه صفحه ۱۹

و مجلس به محل تجمعات اعتراضی علیه بیکاری، اعتراضات گسترده و سراسری علیه بیکارسازی‌ها و تجمع همزمان در شهرهای مختلف با خواست بازگشت به کار همه کارگران اخراجی و متوقف شدن فوری بیکارسازی‌ها، استفاده از مدیا و رسانه های اجتماعی و ایجاد گروه‌های اعتراضی علیه بیکاری برای جلو بردن چنین اعتراضاتی همه و همه اشکال مختلفی از سازمانیابی مبارزات سراسری علیه بیکاری و بیکارسازی‌هاست. اعتراضاتی که قدرتش در ابراز وجود اجتماعی آن و جلب حمایت وسیع مردم است. اعتراضاتی که یک نقطه قوت مهمش در پیوستن خانواده ها و زنان بیکار است.

خصوصاً آنجا که اعتراض علیه بیکار سازی هاست، اتحاد کارگر شاغل و بیکار و مراکز کارگری در گسترش آن نقش کلیدی دارند. همچنین می‌شود علیه بیکاری اشکالی از مبارزه را، همچون تحصن در اماکن عمومی و دولتی را سازمان داد. می‌شود با اعلام خواست‌هایی روشن و انتشارش در سطح رسانه های اجتماعی نیروی وسیعی را حول آن گرد آورد و به اتکای آن به پای تجمعات و اعتراضات گسترده رفت. در بکارگیری هریک از شیوه های اعتراضات، لازمست بیکاران با کمک کارگران شاغل، تصویر روشنی از بیمه بیکاری و تامین کارگران و نیروی آماده بکار به جامعه ارائه دهند. جوانان بیکار بهر درجه و میزان قادر باشند در ارائه وضعیت واقعی خود بر خواست‌هایی چون حق کار برای همه و اینکه دولت موظف است برای همه کسانی که آماده به کار هستند کار مناسب تامین کند و نیز بر شرایط کسب تخصص های لازم برای اشتغال خود تاکید کنند و نظر توده های مردم را به این واقعیت‌ها جلب نمایند، بهمان درجه و میزان

قادر خواهند شد دولت سرمایه را به عقب نشینی وادارند. جنبش علیه بیکاری چنانچه بتواند، بر خواست بیمه بیکاری و مکفی بودن آن به اندازه تامین یک زندگی انسانی و اینکه همه افراد آماده بکار اعم از زن و مرد را در بر بگیرد، تاکید کند و این خواست را به یکی از مطالبات اساسی خود تبدیل کند، به سهولت قادر خواهد شد پشتیبانی میلیونها زن که به کار خانگی مشغولند را که بطور واقعی، بخشی از ارتش بیکاران هستند بخود جلب نماید. و جنبش علیه بیکاری را به آسانی میتواند به درک عمومی مردم تبدیل کند و برآن تاکید نموده و توجه کل جامعه را به آن جلب نماید. سازماندهی بموقع جنبش علیه بیکاری در افغانستان نه تنها تغییر و تحول اجتماعی و سیاسی را در جامعه افغانستان تضمین خواهد نمود، بلکه این حرکت مهم در کشورهای همجوار همچون ایران، پاکستان و ترکیه. .... که بیکاری یکی از معضلات اساسی این کشورها هم می باشد بازتاب خواهد یافت. در واقع سازمان دادن و هشیار بودن از به انحراف کشاندن این حرکت عظیم طبقاتی نه تنها حکومت افغانستان را به تسلیم وادار خواهد نمود بلکه یک حرکت وسیع را هم در منطقه ایجاد خواهد نمود.

اکتبر ۲۰۱۵

### قانون سوسیالیستهای کارگری



سازمان سوسیالیست‌های

کارگری برای آزادی،

برابری و

سوسیالیسم مبارزه

می‌کند، برای تقویت صف

آزادی خواهی و برابری

طلبی و برای تحقق

آرمان

سوسیالیسم به آن

پیونددید!

از سایت‌های سازمان

سوسیالیست‌های کارگری

افغانستان بازدید نموده و آنها

را به رفقا و دوستان تان

معرفی نماید!

[www.workersocialist.org](http://www.workersocialist.org)

<https://www.facebook.com/worker-socialism>

[www.asrejadid.org](http://www.asrejadid.org)

حکومت از آمار بیکاران صحبت می کنند، مطلقاً این آمار شامل میلیون ها زن بیکار، زنانی که مشغول کار خانگی هستند و از هر حق و حقوقی محرومند، نیست. درصد بالایی از زنان افغانستان به علت فرهنگ ارتجاعی-مذهبی، مرد سالاری و سنتهای عقب مانده و مادونی از طرف مردان خانواده به آنها اجازه کار داده نمی شود. در حالیکه بخش وسیعی از این صف بیکاران را تشکیل می دهند اما هیچوقت جزء آمار دولتی بحساب نمی آیند.

اگرچه بیکاری، بخشی از ذات و ساختار مناسبات تولید سرمایه داری است و بیکاران تاریخاً، از پیدایش نظام بورژوازی، همواره بعنوان ارتش ذخیره سرمایه داران به حساب آمده اند، اما امروزه می بینیم، یک معضل مزمن به حساب آمده و خصوصاً در جامعه بشدت بحران زده افغانستان به یک فاجعه بزرگ تبدیل شده است. فاجعه ای که حتی، راه حل های معمول قادر نیست آن را تخفیف دهد. عامل اصلی ابعاد تکان دهنده این بحران، نفس وجود خود حاکمیتی است که، تارو پودش را بحران های شدید اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فراگرفته است. حاکمیتی که با اجرای طرح های ریاضت کشی، و بیکارسازی های وسیع کارگران و قراردادهای موقت، به بیکاری ها ابعاد هولناک تری داده است. در افغانستان، برعکس نرم رایج جوامع پیشرفته سرمایه داری، که تامین حداقل معاش ارتش بیکاران بعنوان بخشی از وظیفه دولت های بورژوازی به رسمیت شناخته شده است نه تنها از بیمه بیکاری سازمان یافته برای تامین معاش کارگران بیکارخبری نیست، بلکه تلاش برای افزایش اردوی بیکاران، بخشی از سیاستی بوده که رکن اصلی و دائمی پیاده کردن طرح های ریاضت اقتصادی و تحمیل شرایط برده وار کار به کارگران و توده های زحمتکش را تحمیل کرده و آن را همچون

نیروی فشاری برای پایین نگه داشتن دستمزد کارگران بکار گرفته اند. در طول این سالها رژیمهای حاکم بر افغانستان اگر چه همواره، بار بحران را بر دوش توده های مردم انداخته اند، با وجود این، بحران اقتصادی هر روز عمیق تر شده و شدت بیشتری یافته است و کارگران و زحمتکشان بیشتری به صف میلیونی بیکاران اضافه شده اند. بطور واقعی امروز ما شاهد اقتصاد در هم ریخته در افغانستان هستیم که زمینه های مادی این جنبش اجتماعی را ایجاد نموده است. دولت حاکم از به میدان آمدن صف میلیونی جوانان بیکاری که فارغ التحصیل شده و بدنبال اشتغال هستند وحشت دارد.

خصوصاً اینکه این ابعاد از بیکاری در میان جوانان تبعات اجتماعی دیگری نیز با خود همراه آورده است. در نتیجه بیکاری خانواده های بسیاری از هم پاشیده و می پاشند. کودکان بسیاری از تحصیل باز می مانند و بیکاری با خود مصائبی چون اعتیاد، خشونت، تن فروشی، زن ستیزی و مهاجرت را به همراه داشته است. بدین ترتیب است که ابعاد اجتماعی بیکاری و بویژه بیکاری جوانان، زمینه های اعتراضی گسترده ای در کل جامعه پیدا کرده است و دست اندر کاران دولتی هم از آن تحت عنوان یک معضل مهم کشور نام می برند. چگونه می توان در

برابر موج بیکاری و بیکارسازی ها ایستاد؟! اولین پاسخ اینست که جوانان و کارگران بیکار و در مجموع توده های مردم، داشتن یک زندگی انسانی را حق مسلم خود بدانند و با خواست ها و مطالبات روشنی برای حق و حقوق خود به میدان بیایند و جنبش های مطالباتی راه بیندازند. پاسخ به معضل بیکاری، یک جنبش قدرتمند و سراسری علیه بیکاری است. طبعاً امروز در افغانستان ستون و پایه اصلی جنبش علیه بیکاری جوانان واقشار فرودست هستند.

بخش وسیعی از این جمعیت عظیم بیکاران، جوانان معترضی هستند که همین امروز می توانند در راس بسیاری از اعتراضات اجتماعی قرار بگیرند. وحشت از به میدان آمدن این نیرو است که حکومت افغانستان را در مقابل عمل انجام شده ایی قرار داده است. این نیرو زمانی می تواند مطالبات و خواسته های خود را به کرسی بنشاند که سازمان داده شود. این نیرو باید با خواست های روشنی به جلو بیاید جنبش علیه بیکاری، از این پتانسیل برخوردار است که به تجمعات اعتراضی با شعار های مطالباتی مشخص بیمه بیکاری و تامین معیشت، متشکل شدن حول این خواسته ها و برپائی کانون ها و نهادهای مستقل علیه بیکاری در هر شهر و تبدیل مکان هایی چون وزارت کار، ادارات کار

ادامه در صفحه ۱۸

ادارات کار

(جنبش علیه بیکاری)

تو اگر برنخیزی؟  
من اگر برنخیزم؟  
چه کسی برمیخیزد؟

# Workers Socialism

*Workers Socialist Organization of Afghanistan*

*A political and analytical journal*

*Issue 22*

*November 2015*

## جنبش علیه بیکاری در افغانستان، همصدایی گرسنگان علیه استثمارگران!

لشکری از بیکاران و گرسنگان به شکل یک جنبش اجتماعی در اعتراض به وضعیت موجودشان به صحنه بیایند.

سرمایه داران و دولتهايشان، بیکاری را تابعی از رشد جمعیت، پایین آمدن رشد اقتصادی، پائین آمدن قدرت خرید و کم شدن تقاضا برای کالا می دانند و گذشته از این علل، بعضاً علل دیگری را از قبیل عدم ظرفیت دستگاه های دولت برای اشتغال، وجود مدیریت نالایق، تصویب قوانین نامناسب، ناهماهنگی مقامات دولتی و وجود بوروکراسی را نیز از دلایل بیکاری می نمایند. اما جنبش علیه بیکاری افغانستان نشان داد که توده های زحمتکش که جانشان به لب رسیده این گونه استدلال های بی مایه را برای توضیح پدیده بیکاری نمی پذیرند. و آنها خواست بیمه بیکاری تا اشتغال به کار را مطرح نموده و در پی تحمیل نمودن آن به دولت سرمایه هستند. در جامعه مبتنی برمناسبات سرمایه داری افغانستان، توده های مردم در سایه حکومت های دست نشانده، به میزان بسیار جدی تری با این مصیبت بزرگ اجتماعی روبرو هستند. البته نباید فراموش کرد که آمار بیکاران، که از طرف حکومت در افغانستان، اعلام میشود، واقعی نیست. بعنوان مثال، وقتی کارگزاران

افغانستان نیست، بلکه علت اصلی بیکاری ناشی از بحرانهای سرمایه داری است که همیشه هزینه آن را طبقه کارگر و فرودستان جامعه باید بپردازند. همانطوریکه شاهد هستیم از سال ۲۰۰۸ سیستم سرمایه داری جهانی را بحران بیسابقه و در حال گسترش اقتصادی، فراگرفته است. با گذشت زمان، نه تنها از ابعاد گسترده این بحران کاسته نمیشود، بلکه بر دامنه آن بدون وقفه افزوده میگردد. بحران سرمایه داری که مدتهاست دامن کشورهای از لحاظ اقتصادی پیشرفته را گرفته، در کشورهای در حال توسعه، هم به پدیده ایی فاجعه آمیز تبدیل شده است. افغانستان از جمله کشورهایی است که به علت جنگها، تجاوزات نظامی و میدان رقابتهای امپریالیستی، بیکاری، فقر، بی خانمانی و حضور نیروهای ارتجاعی و مذهبی در طی دو دهه گذشته و حاکمیت دولتهای دست نشانده و فاسد از نظر اقتصادی رشد معکوسی داشته است. به علت عدم ثبات سیاسی- امکان رشد مراکز صنعتی و تولیدی بسیار ضعیف بوده، و اقتصاد افغانستان بر پایه تجارت کاذب و رانت خواری و دلالی استوار می باشد. بحرانهای اقتصادی-سیاسی موجود که سالهاست شروع شده با موجی عظیمی از نیروی جوان بیکار مواجه شده است، که سبب شده

جنبش وسیعی که علیه بیکاری در افغانستان برافزاده است یک جنبش اجتماعی و خود جوش است که بر مبنای زمینه های عینی جامعه افغانستان شکل گرفته است. این جنبش طیف وسیعی از اقشار مختلف جامعه را در بر میگیرد که درصد بالایی از جوانان تحصیلکرده ایی را شامل میشود که بعد از اتمام تحصیلات خود موفق به پیدا کردن کار نشده اند. نرخ بیکاری در این کشور حدود ۵۲٪ میباشد. بنا بر آمار موجود هر روز ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر به قصد سفر به کشورهای همجوار مانند ایران، ترکیه و یا کشورهای اروپایی از افغانستان خارج میشوند، در این رابطه با مخاطرات جدی روبرو شده تا جائیکه تعدادی هم روزانه جان خود را از دست می دهند. این رقم در ماه حدود ۲۵۰۰۰ نفر را رقم میزند. دولت حاکم بر افغانستان نه تنها راه حلی برای حل این معضل جدی اجتماعی ندارد بلکه بر طبق آمارهای موجود روزانه موج بیکاریها رو به افزایش است. دولت جلو صدور پاسپورت را هم گرفته و تعدادی با متقبل شدن هزینه بیشتری از طریق باندهای سیاه که ساخته دولت افغانستان است، اقدام به گرفتن پاسپورت می نمایند که از کشور خارج شوند. پدیده بیکاری یک پدیده جدید و مختص به